

حکم رجم در اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه آیت الله محمد یزدی:

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الحمد لله على الائه و الشكره على نعمائه و نصلی و نسلم على محمد و آله.

سپاس خدایی را که ما را به راه راست راهنمایی نمود که اگر نبود ما گمراه بودیم و سپاس خدا را بر نشانه هایش ستایش بر نعمتهای فراوانش، و درود و سلام بر محمد و آل محمد.

دین مقدس اسلام آخرین و پاکترین دین است و به وسیله خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) به جامعه بشریت عرضه شده است؛ کتاب و معجزه جاویدان آن قرآن کریم است که مقدس ترین کتاب آسمانی و کامل و جامع ترین کتاب است و در کنار عترت و سنت پیامبر اسلام و امامان، دو یادگار پیامبر هستند که فرمود: ما ان تمسکتُم بهما لن تضلّوا، تا هنگامی که به این دو چنگ زده و با این دو زندگی کنید گمراه نخواهید شد.

این دین و آئین مقدس در تاریخ، دورانهای سخت و آسان را پشت سر نهاده و امروز در دنیا یکی از بزرگ ترین ادیان است و بیش از یک میلیارد و چهارصد میلیون پیرو دارد و پایگاه علمی و تحقیقی و تمدن آن در جهان رتبه اول را به خود اختصاص داده است. مذهب مقدس تشیع از همان روزهای نخست تأسیس اسلام با سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به دوستان حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) که شیعیان او خوانده شدند پایه گذاری شد. در فراز و نشیب های اسلام، این مذهب شیعه هم - یعنی پیروان امام علی (علیه السلام) و یازده فرزندش که نام آنها در حدیث جابر از زبان پیامبر اسلام آمده، سختی هایی را بخصوص در دوران حکومت بنی امیه و بنی عباس گذراند و امروز سربلندترین، متقن و مستحکم و مستدل ترین مذهب متکی به قرآن و عترت است. شیعه پس از دوران چهار ساله حکومت علی بن ابیطالب (علیه السلام) و گذشت قرن ها، امروز در سرزمین ایران به نام جمهوری اسلامی ایران، حاکمیت اسلامی را مفهوم و معنی بخشیده است و با مسأله ولایت فقیه که همان استمرار ولایت علی (علیه السلام) است پایه گذاری شده است. با رهبری و پیشوایی حضرت آیت الله العظمی خمینی

قدس‌الله‌روحه) و حمایت همه اقشار مردم در یک انقلاب تاریخی، رژیم پوسیده شاهنشاهی واژگون، و نظام جمهوری اسلامی مستقر و پابرجا شد. پس از رحلت این مرد بزرگ تاریخ فرزند برومند اسلام و امام، حضرت آیت الله خامنه ای رهبری این نظام مقدس را با انتخاب خبرگان ملت به عهده گرفتند و امروز در اوج قدرت و عظمت و عزت، کشور هفتاد میلیونی را اداره می کنند، ادام الله ظلّه الشریف الوارف.

دشمنی با این نظام حاکم از همان روز های اول پیروزی آن -در تاریخ بهمن پنجاه و هفت- توسط استکبار جهانی و آمریکا شروع شد و تا امروز ادامه داشته و دارد. آنان هر روز به شکلی برای تضعیف و شکست آن برنامه ریزی کرده اند. داستان منافقین، جنگ تحمیلی، توطئه و فتنه های گوناگون، تحریم ها، هر یک داستانی دارد و بحمدالله در هر نوبت دشمنان شکست خوردند و اسلام و انقلاب سربلند و پیروز برآمده است.

روح این دین و آئین مقدس عبارت است از اعتقادات و مقدسات برگرفته از قرآن کریم و سنت و عترت و قوانین و مقررات و تصمیمات برگرفته از یک نظام و سیستم حکومتی مورد تایید ولی فقیه و همراهی مردم کشور در چارچوب قانون اساسی که ریشه ها و بنیان های آن در طول قرون متمادی اسلامی توسط فقهای اسلام و علمای اعلام و مراجع عظام حفظ و حراست و تبیین و تبلیغ شده و می شود.

دشمنی هایی که با این نظام انجام گرفته و می گیرد در بخش اول (یعنی اعتقادات و مقدسات برگرفته از قرآن و عترت) شبیه دشمنی های بخش دوم هر روز به شکل و رنگی برنامه ریزی و اجرا می شود.

دشمنان از بدعت های گوناگون در ساخت مذاهب انحرافی و عرفان های کاذب تا شبهه و تردید در احکام شروع کردند و کم کم سراغ قطعیات اسلام آمده و احکام مسلم و حتی ضروریات اسلام (نه فقط مذهب شیعه) را مورد شک و تردید قرار دادند و با مغالطه ها و شبهه افکنی ها و ژست علم و اجتهاد گرفتن آنها را زیر سوال برده و می برند.

درست است که برخی از احکام امروز یا موضوع ندارد (مثل برده داری و مسائل عبید و اماء) و یا شرایط اجرایی ندارد (مثل جهاد ابتدایی) یا لوازم و ملازماتی دارد که ولایت امر می تواند به شکل موقت و یا با تصویب مجمع تشخیص مصلحت از اجرای آن به عنوان حکم ثانوی جلوگیری کند (مثل کیفر سنگسار) اما شرایط زمانی و مکانی و مصلحت های موقت احکام قانونی اصل حکم حرام بودن گوشت مردار را تغییر نمی دهد؛ به خصوص با توجه به مبنای فقهی امام راحل و مؤسس نظام که در احکام ثانوی؛ تحمل مولا و معذور بودن عبد مطرح است نه تبدیل و تغییر حکم ضمن آن! اگر قرار بود احکام الهی تحت تأثیر سلیقه و خواست و تفکر این و آن جابجا شود (بخصوص قطعیات و تعبدیات) امروز چیزی از دین خدا باقی نمانده بود.

با توجه به این مقدمه، نوشته ای را که در فضای مجازی به عنوان حکم رجم در اسلام آمده است بررسی می شود جمله به جمله صورت اشکال نویسنده ذکر و پاسخ آن در پی می آید؛ شاید برای اهل تحقیق مفید باشد.

فصل دوم

حکم رجم در اسلام

مبحث اول

اخبار رجم

یکی دیگر از مسائل خلافتی در فقه شیعه و سنی «رجم» یا سنگسار کردن زانی و زانیه است. این نیز یکی از احکامی است که چهره‌ی دین رحمت و سلامت را ظالمانه و بی‌رحمانه می‌نمایاند. ما در این فصل پایانی به بررسی کامل این موضوع پرداخته‌ایم و آن را از دین مبین اسلام به اثبات می‌رسانیم. نخست اخبار این باب را می‌آوریم.

سلمه بن المبحق^۱ از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت کرده که گفت: از من بگیری، از من بگیری، همانا خداوند برای آنان (زنا کاران) راهی قرار داده. پسر بکر با دختر بکر، صد تازیانه و یک سال تبعید. و مرد و زن با همسر، صد تازیانه و سنگسار.^۲ بر این خبر اشکالاتی به شرح زیر وارد است.

اشکال اول: در نقل این خبر، عباده بن صامت^۳ مُتَّفَرِّد است، در حالی که مقام مقتضی بود کثیری از صحابه آن را روایت کنند. زیرا مشتمل بر حکم خاصی است که زائد بر احکام موجود در قرآن می‌باشد. و آن تبعید یکسال است برای بکر، چه پسر باشد یا دختر. و نیز به سبب اشتمالش بر جمع بین تازیانه و سنگسار. این یکی از اشکالات وارد بر این حدیث است.

جواب ا:

اگر در کتب عامه تنها عباده بن صامت راوی این خبر است، در کتب خاصه بخصوص تبعید و جمع بین جلد و رجم در وسائل الشیعه، باب حد زنا و در دیگر ابواب روایات فراوانی آمده است. ضمن آن که در مسأله تنها این یک خبر از این یک راوی نیست و راوی هم اگر در زمان معاویه به او پیوسته حداقل سال‌ها پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده و در زمان حیات آن حضرت از صحابه به شمار می‌آمده است و خبر او را نمی‌شود کذب دانست. اخبار فراوان دیگر هم از دیگر روایات وجود دارد که به آنها اشاره می‌کنیم. در آنها جمع جلد و رجم آمده و فتوی هم بر آن است؛ گذشته از آن که عین این مضمون از طریق معتبر و صحیح از خاصه وجود دارد. مانند کتاب وسائل الشیعه، در حدود زنا: «الْحُرُّ وَالْحُرَّةُ إِذَا زَنِيَا جُلِدَا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً فَأَمَّا الْمُحْصَنُ وَالْمُحْصَنَةُ فَعَلَيْهِمَا الرَّجْمُ»^۴؛ (هر گاه مرد و زن آزاد زنا کنند،

^۱ - المبحق، کمعظم، فی تعریب العسقلانی و تبصرته / و فی القاموس، کمحدث، اسم الفاعل.

^۲ - احمد، ج ۳، ص ۴۷۶/ج ۵ ص ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۷/ کله‌ها عن عباده بن الصامت/ ابن ماجه ۷/ ابی داود، حدود، ۲۳/ ترمذی، حدود، ۸/ دارمی، حدود ۱۹/ رواه الجماعة الا البخاری و النسائی/ عن سلمه بن المبحق، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: خذوا عنی، خذوا عنی، قد جعل الله لهن سبیلاً، البکر بالبکر جلد ماه و نفی سنه، و الثیب بالثیب جلد ماه و الرجم.

^۳ - عباده بن الصامت بن قیس الانصاری الخزرجی، از صحابه‌یی بود که به بارگاه معاویه راه یافت و تا آخر عمر در شام بماند. از وی ۱۸۱ حدیث روایت شده که بخاری و مسلم بر شش عدد آنها اتفاق کرده‌اند.

^۴ . الکافی (ط - الإسلامیة) ، ج ۷ ، ص ۱۷۷ ، باب الرجم و الجلد و من یجب علیه ذلك ، ج ۱۴ ، ص ۱۶ ، ح ۲ باب الرجم و الجلد و من یجب علیه ذلك... تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) ، ج ۱۰ ، ص ۳ ، ح ۱ ، باب حدود الزنی...؛ وسائل الشیعة ، ج ۲۰ ، ص ۳۱۶ ، ح ۲ باب تحریم الزنا علی المرأة

به هر کدام یک صد تازیانه می‌زنند. اما مرد و زن همسر دار باید سنگسار شوند.) و در حدیث ششم: «فِي الْمُخْصَنِ وَالْمُخْصَنَةِ جَلْدُ مِائَةِ ثَمَّ الرَّجْمُ!»؛ (مرد و زن همسر دار نخست صد تازیانه می‌خورند سپس سنگسار می‌شوند).

اشکال دوم: آنکه جلد و نفی بَد برای بکر، و جلد و رَجْم برای مردان و زنان همسر دار، راهی نیست که خدا برای کیفر آنها قرار داده باشد. زیرا معنای «سبیل» که در قرآن کریم آورده، جعل طریق در جهت نفع و خیر و نجات است. و آن با رحمت و عطوفت از جانب پروردگار تناسب دارد، نه با تازیانه و تبعید و سنگسار. پس مراد از «جعل سبیل»، بدون شک، ایجاد اسباب نکاح می‌باشد.

جواب ۲:

درست است که سبیل در قرآن در این آیه شریفه اسباب نکاح است، اما ربطی به بحث جلد و رجم ندارد؛ زیرا که حدود ادله خود را دارد. جلد و نفی برای بکر به عنوان حد در این دنیا ذکر شده نه به عنوان سبیل مذکور در آیه و همچنین جلد و رجم ذکر شده برای شیب به عنوان حد، ربطی به مسأله سبیل و آیه شریفه ندارد که نویسنده می‌گوید با رحمت و عطوفت پروردگار تناسب ندارد. از طرفی در آیه جلد تصریح شده که «لَا نَأْخُذُكُمْ بِهَا رَأْفَةً فِي دِينِ اللَّهِ»؛ (در اجرای دین خدا، رأفت و دلسوزی در حق ایشان (گناهکاران) روا مدارید). فَانَّهُ تَعَالَى «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ»؛ (به درستی که خداوند [در جایگاه مجازات و انتقام، سخت‌ترین کیفر کننده است]).

اشکال سوم: تفسیری که از خبر مذکور افاده می‌گردد، چیزی است ناشایسته و نامتناسب. زیرا مقتضای مدلولش آنست که خداوند حکم آن دو گنهکار را به تأخیر انداخته. پس اینجا موضوع سؤال است که چرا خداوند حکم را ذکر نفرموده و وعده بعد از آن را داده است؟! سپس آنکه این حکم را در کتاب تبیین نکرده و بیانش را به پیامبر اِحاله فرموده، آن هم فقط به واسطه عباده بن صامت، و این چیزی است که هیچ عقل سلیمی پذیرای آن نمی‌باشد.

محصنة كانت أو غير محصنة ... و ج ۲۸، ص ۶۲، ح ۱ باب أقسام حدود الزنا و جملة من أحكامها ...؛ ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج ۱۶، ص ۱۰، ح ۶ ...؛ امرأة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۳، ص ۲۶۶، ح ۲.

۱. الكافي (ط - دار الحديث)، ج ۱۴، ص ۱۶، ح ۲ باب الرجم و الجلد و من يجب عليه ذلك ...؛ تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۱۰، ص ۴، ح ۱ باب حدود الزنى ... و ج ۱۰، ص ۵، ح ۱ باب حدود الزنى ...؛ الإستبصار فيما اختلفت من الأخبار، ج ۴، ص ۲۰۱، ح ۱۱۷ باب من يجب عليه الجلد ثم الرجم ...؛ عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج ۳، ص ۵۵۳، باب الحدود ... و ج ۴، ص ۴۰۲، باب الافعال و الاحكام ...؛ روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، ج ۱۰، ص ۱۸، باب ما يجب به التعزير و الحد و الرجم و القتل و النفى فى الزنا ...؛ الوافي، ج ۱۵، ص ۲۴۲، ح ۱۹ ... و ج ۱۵، ص ۲۴۳، ح ۲۲ ...؛ وسائل الشيعية، ج ۲۸، ص ۶۴، ح ۱ باب أقسام حدود الزنا و جملة من أحكامها ... و ج ۲۸، ص ۶۵، ح ۱ باب أقسام حدود الزنا و جملة من أحكامها ...؛ ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج ۱۶، ص ۱۳، ح ۱۳ ... و ج ۱۶، ص ۱۴، ح ۱۶.

۲ - فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا / النساء، ۱۵. / بیان این آیه در مباحث آتی خواهد آمد.

۳. نور، آیه ۲.

۴. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد؛ ج ۲؛ ص ۵۷۷ بخشی از دعای شبهای ماه رمضان.

جواب ۳:

الف) شایسته و ناشایسته بودن، سلیقه نویسنده است، اگر احکام خدا تابع سلیقه باشد یا می‌بود، چیزی از دین باقی نمی‌ماند. بسیاری از احکام اسلام در متن قرآن کریم نیامده و توسط پیامبر اسلام بیان شده است.
ب) قرآن کریم اصول کلی احکام را بیان فرموده و بسیاری از احکام یا فروع بوسیله سنت پیامبر بیان شده است و تأخیر در بیان نیست.

اشکال چهارم: آنکه خبر، مخالف با کتاب خدا است. چون قرآن، در سوره ی نور، در مقام بیان حکم بوده، پس محال است جزئی از حکم را ذکر نماید و جزئی دیگر را مُهمل گزارد و آن را به نقل یکی از صحاب اِحاله کند که او هم عُباده باشد!

جواب ۴:

مخالفت با کتاب وقتی است که در کتاب نفی و اثباتی باشد و خبری بر خلاف آن چیزی بگوید؛ اما اگر در کتاب چیزی نباشد - نه اثبات و نه نفی - و خبر چیزی بگوید، خلاف کتاب به شماره نمی‌آید و آیه سوره نور «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً»؛ (به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید) مطلق است و روایات آن را اختصاص به غیر محصن داده و حکم زناي محصن را رجم ذکر کرده، و در جمع آیات و روایات این روش روشن و صریح و قطعی مورد عمل و موافقت ائمه معصومین (علیهم السلام) بوده است و فقهای عظام هم به آن عمل نموده اند.

اشکال پنجم: آنکه این خبر با سائر اخبار مخالف است. زیرا اخبار دیگر از جمع بین جلد و تبعید با هم، و جلد و رجم با هم، خالی است. هر چند اخبار رجم کلاً مردود است و ما بزودی این مطلب را روشن خواهیم کرد.

جواب ۵:

جواب اشکال پنجم روشن است. وجود یک حکم در خبری و نبودن آن در اخبار دیگر موجب مخالفت نیست. بدیهی است که وجود در موردی با عدم وجود منافات ندارد. ذکر با ذکر عدم منافات دارد نه با عدم ذکر، و این که نویسنده می‌گوید: «هر چند اخبار رجم کلاً مردود است» حرف گزارفی است و صحیح نیست؛ زیرا دهها دلیل از عامه و خاصه و روایات فریقین وجود دارد. این چه بی‌مبالاتی است که نویسنده به راحتی می‌گوید مردود است. انکار ضروریات از روی علم، موجب کفر است.

جزیری در مبحث شهادت زنا می‌گوید:

زیرا حدّ زنا فی الواقع منوط به اقرار زانی است. پس هرگاه زانی اقرار نکند، اثباتش با بیّنه ممکن نیست. زیرا جز به چهار شاهد عادل که عین دخول را ببینند اثبات نمی‌شود. و این اگر محال نباشد، مُتَعَدَّرٌ و مشکل است.^۲

^۱. نور، آیه ۲.

^۲ - الجزیری، الفقه علی المذاهب، الجزء الخامس، ص ۷۱، مبحث الشهادة فی الزنا/ لان حد الزنا منوط فی الواقع باقرار الزانی. فاذا لم یقر الزانی فانه لا یمکن اثباته بالبیّنه، لانه لا یشیت الا باریعه شهود عدول یرون الا یلاج بالفعل. و ذلك ان لم یکن محالاً فهو متعذر.

وی همچنین می‌گوید:

فقهاء اتفاق کلمه دارند که جریمه ی زنا به شهادت یا اقرار ثابت می‌شود، و نیز متفقند که عدد شهود در این جریمه ی منکره، چهار نفر است، به خلاف سائر حقوق. به سبب قول خدای تعالی که (در حدّ کذب) می‌فرماید: (کسانی که نسبت زنا به مرد یا زنی بدهند) و سپس چهار شاهد نیاورند (هشتاد تازیانه به آنها بزنید).

و ائمه اتفاق کرده‌اند که صفت شهود آنست که عدول غیر محدود^۱ باشند. و نیز اتفاق نموده‌اند که از شروط این شهادت آنست که مشاهده ی فرج در فرج صورت گرفته باشد. و اینکه شهادت به تصریح باشد نه به کنایه. زیرا در اشتراط عدد (شهود) به چهار نفر است که معنای عیب پوشی بر بندگان خدای تعالی متحقق می‌گردد، که شارع هم خواهان آن شده است.^۲ و نیز چنین است که هرگاه شروط چیزی افزون گردد، وجودش کمیاب می‌شود، و قصد شارع هم همین است و فقهاء در اشتراط عدم تعدّد مجلس اختلاف کرده‌اند. حنفیه و مالکیه و حنابله اداء شهادت به زنا در یک مجلس را قائلند، در غیر این صورت، (که شهادت در یک مجلس نباشد)، شهود فاسقند و حدّ کذب برایشان اقامه می‌گردد، زیرا شارع طالب تحقیق در اقامه ی حدود است. و اداء شهادت در مجالس مختلفه شبهه‌ی است که مانع قبول شهادت شهود در زنا می‌شود. و حدود به شبّهات دفع می‌گردد.

شافعیّه می‌گویند: مانعی ندارد که اداء شهادت شهود در مجالس مختلفه صورت پذیرد، و هرگاه در مجالس متفرقه اداء شهادت نمایند، شهادتشان قبول است. و این برای پاک کردن مسلمان از گناه می‌باشد، البته به شرطی که نصاب شهود کامل گردد.^۳

جواب ۶:

شرایط اثبات زنا از راه شهادت (چهار شاهد در یک جلسه با ذکر خصوصیات زمانی و مکانی و مشاهده عینی حسی) و نادر بودن امکان وقوع آن و جمع بودن شرایط برای اثبات زنا، موجب نفی حکم نمی‌شود. گذشته از آن اگر از راه اقرار زانی و

^۱ - محدود؛ کسی است که بر او حدّ کذب جاری شده باشد.

^۲ - زیرا اشتراط چهار شاهد، بر آن دلالت دارد که خدای متعال نخواست است حتی بدترین و زیان‌بارترین گناه بندگان فاش شود و بر آنها حد جاری شده آبرویشان برود. بلکه خواسته است هم به بزرگی گناه پی ببرند و هم توبه نمایند. به همین جهت در شهادت و اثبات جرم سختگیری کرده و عدد شهود را به چهار نفر افزایش داده است. و همین است معنای ستر و عیب پوشی بر بندگان که جزیری هم به آن اشاره کرده است.

^۳ - همان مصدر/ و قال: اتفقت کلمه الفقهاء علی ان جریمه الزنا تثبت بالشهاده او الاقرار. و اتفقوا علی ان عدد الشهود فی هذه الجریمه المنکره اربعه. بخلاف سائر الحقوق، لقوله تعالی: ثم لم یاتوا بابعه شهداء، الایه. و اتفق الائمه علی ان صفة الشهود ان یكونا عدولا غیر محدودین، و اتفقوا علی ان من شروط هذا الشهاده ان تكون بمعاینه فرجه فی فرجها، و ان تكون الشهاده بالتصریح لا بالکنایه. لان فی اشتراط العدد بالابعه یتحقق معنی الستر علی عبادالله تعالی الذی دعا الیه الشارع، و لان الشی کلما کثرت شروطه قل وجوده و ذلك قصد الشارع. و اختلف الفقهاء فی اشتراط عدم تعدد المجلس. الحنفیه و المالکیه و الحنابله قالوا: انه یشرط فی اداء الشهاده بالزنا فی مجلس واحد، و الایه فمفسقه و یقام علیهم حد القذف لان الشارع طلب التحقيق فی اقامه الحدود و ادا الشهاده فی مجالس متفرقه شبهه تمنع قبول شهاده الشهود فی الزنا، و الحدود تدرء بالشبهات. الشافعیه قالوا: انه لا یس بتفرق المجالس فی اداء شهاده الشهود، و تقبل شهادتهم اذا ادوها فی مجالس متفرقه، و ذلك للمبادره الی تطهیر المسلم من الذنوب اذا کمل النصاب فی الشهود.

زانیه ثابت شود، حکم اجرا می شود، و روایات مربوط به آن متعدد است که در حضور امام و حاکم اقرار کرده و درخواست اجراء حکم نموده که طهرنی و سوال شده که شوهر داشته یا نه و اقرار کرده و پس از چهار مرتبه اقرار، حکم رجم داده شده و اجرا شده است. این روایات هم در کتب عامه و هم خاصه آمده است. به عنوان مثال در صحیح بخاری باب رجم المحصن جزء ۸ ص ۳۰۴ آمده است: «عن جابر بن عبدالله الانصاری: أن رجلاً من أسلم من أتى رسول الله صلى الله عليه وآله سلم فحَدَّثَهُ أَنَّهُ قَدْ زَنَى فَشَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [سَلَّمَ فَرَجِمَ وَكَانَ قَدْ أَحْصَى]؛ (عبدالله انصاری روایت می کند که: مردی از اسلم نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [آله] آمد و به زنا اعتراف نمود و ۴ بار شهادت داد. پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [آله] او را سنگسار نمود در حالی که همسر داشت.) و ابواب لایرجم المجنون و المجنونه، باب للعاهر الحجر، باب الرجم فی البلاط، باب الرجم بالمصلی و چند باب دیگر که در این بخش آمده است که در پایان بحث، مجموعه آنها را خواهیم آورد. اصل حکم رجم از قطعیات و ضروریات اسلام است، اما شارع می خواهد تا آنجا که ممکن است در سطح افکار عمومی رقم و آمار این گناهان به طور رسمی کمتر باشد.

ما می گوئیم: مبادرت به تطهیر مسلمان به وسیله حدّ، منظور نظر شارع نبوده است. بلکه نظرش به دفع حد از شخص مسلمان و عیب پوشی وی می باشد. کما اینکه اخبار بر آن صراحت دارد، و نیز عموم قول خدای تعالی که می فرماید: وَلَا تَجَسَّسُوا.^۱

قطعا تطهیری که اراده شارع بوده، چیزی جز توبه ی حقیقی نیست. پس سعی در تعلیم و تربیت و تسهیل اسباب ازدواج، و مبادرت به آن، بر همه مسلمین واجب است، بویژه از جانب اولیاء پسران و دختران جوان. چنان که خدای تعالی فرموده: وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ.^۲

جواب ۷:

سخن و برداشت شما، برای خودتان ارزش دارد. امام معصوم (علیه السلام) می فرماید اجرای حد غیر از اثر اجتماعی که از چهل روز باران مفیدتر است، برای فرد هم مفید است و او از عذاب آخرت پاک می شود. در خواست کننده می گوید عذاب آخرت سخت تر از عذاب دنیا است و منظور از پاک شدن عذاب آخرت است.

بنابراین علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد. سپس آنکه اگر کسی به فردی از افراد جامعه شک نمود، باید وی را، به زبان دوست صمیمی ناصح، اندرز دهد تا منزجر شده کار زشتش را ترک نماید. مراد شارع اصلاً این نیست که مردم را مفتضح کرده از اعتبار و شرف ساقط سازد و أعراضشان را محو و فحشاء را بین مردم شایع گرداند. حتی مراد آیات سوره ی نور که در حدّ زانی و زانیه نازل شده، اعلان عظمت این جرمه بوده، و حتی یک خبر هم وارد نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله این حد، یعنی حد زنا را اجراء کرده باشد.

جواب ۸:

^۱ - الحجرات، ۱۲.

^۲ - النور، ۳۲.

۸- چگونه جرأت نموده و می گوید حتی یک خبر هم وارد نشده است که پیامبر صلی الله علیه و آله حد زنا را اجرا کرده باشد؟ آیا روایات کتب عامه و خاصه را نمی بینید و یا نمی خواهید ببینید؟ در کتب عامه غیر از خبری که شما ذکر کرده اید و به گمان خود آن را رد نموده اید، چندین خبر دیگر وجود دارد که یک نمونه از میان آنها را از جابر بن عبدالله از بخاری نقل کردیم. در همان صحیح بخاری جزء هشتم از ج ۳، از باب ۷ تا ۹: «باب هل يقول الامام للمقر لعلك لمست او غمزت حديث عبدالله بن محمد الجعفي...» از ابن عباس آمده است که گوید: «لَمَّا أَتَى مَاعِزُ بْنُ مَالِكِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قَالَ لَهُ: لَعَلَّكَ قَبِلْتَ أَوْ غَمَزْتَ أَوْ نَظَرْتَ، قَالَ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أَنْكَبْتَهَا، لَا يَكْنِي، قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ أَمَرَ بِرَجْمِهِ» و نیز در «باب سؤال الإمام المقر هل أحصنت...» تا آنجا که گوید: «نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أَذْهَبُوا بِهِ فَارْجُمُوهُ، قَالَ: ابْنُ سَهَابٍ أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ جَابِرًا، قَالَ فَكُنْتُ فِيمَنْ رَجَمَهُ فَرَجَمَنَاهُ بِالْمُصَلَّى... الخ»^۱ و نیز در باب الاعتراف بالزنا، باب رجم الحبلى، باب من امر غير الامام باقامة الحد، الحد و... که در کتب خاصه موارد فراوان از این اخبار وجود دارد، بخصوص هم درباره شهادت و هم اقرار که در پایان به نمونه هایی اشاره خواهیم کرد.

از طرف دیگر، در اثبات آن، شهادت چهار شاهد شرط شده، و در این مورد هم یک خبر وارد نشده که دلالت کند بر جواز رفتن چهار شاهد تا با چشمان خود عمل زنا را معاینه و تحقیق و تدقیق نمایند!! آیا چنین چیزی ممکن است؟! و آیا زنا در منظر و شارع عام صورت می گیرد تا شهادات عُدُول بتوانند به آن شکل ببینند؟! و آیا وجود چهار مرد، در یک زمان، که عدالتشان مُحَرَزْ باشد، امکانپذیر است؟! اینها همه به وضوح نشان می دهد که نظر شارع به وقوع حدّ تعلق نگرفته، بلکه خواسته است شناعت و قُبْح این گناه بزرگ را اعلام دارد، چنانکه کتاب خدا بدان صراحت دارد. به همین جهت شارع گفته است: ادرؤوا الحدود بالشبهات. ادرؤوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم.^۲ و چه بسیارند شُبُهَات در این باره!

جواب ۹:

قاعده ادرء برای پیش گیری از ذکر موارد فراوان و آمار رسمی در نظام حکومت اسلامی است که حتی الامکان اعلان رسمی کمتر باشد و در دستگاه های قضایی تا جایی که راه دارد، فرد را رد کنند که اثبات نشود و این بحث ربطی به اصل حکم ندارد. اگر موضوع اثبات شد، حکم رجم از احکام قطعی اسلام است حتی اگر قبلا هم در شریعت پیامبر قبلی بوده است اما در شریعت اسلام ابقاء شده و خصوصیات بیشتری برای آن ذکر شده است.

۱. مصدر دیگر این روایت: بغوی در شرح السنة، باب الإقرار بالزنى ح ۲۵۸۶ - ج ۱۰ ص ۲۹۲.

۲. ترجمه تفصیل داستان ماعز: (داستان ماعز بن مالک نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است که چهار مرتبه نزد پیامبر (که در هر مرتبه از یک طرف نزد پیامبر آمد) به زنا اقرار کرد در حالی که پیامبر او را به تردید می انداخت و مانع تصمیم او به اقرارکردن میشد تا شاید از اقرار خود برگردد و به او می گفت شاید او را بوسیده ای، یا فشار داده ای، یا نگاه کرده ای، ماعز گفت نه، پیامبر فرمود آیا با او جماع کرده ای، آیا از باب کنایه تعبیر به جماع نمیکنی؟ ماعز گفت بله جماع کرده ام، پیامبر گفت به گونه ای که عورت تو در عورت زن پنهان شد؟ ماعز گفت آری، پیامبر فرمود آیا آنگونه که میل در سرمه دان و طناب در چاه پنهان میشود؟ ماعز گفت آری، پیامبر فرمود آیا معنای زنا را میدانی؟ ماعز جواب داد بله آن کاری را که مرد به طور حلال با زن خود انجام می دهد من به طور حرام با آن زن انجام دادم، دراین هنگام بود که پیامبر دستور داد تا او را سنگسار کنند).

۳ - مأخذ و ترجمه دو حدیث فوق قبلا در بخش اول همین کتاب ذکر شده است.

پس همانگونه که شارع در امر شهادت سختگیری نموده تا زنا ثابت نگردد و در نتیجه حدّ جاری شود، همانطور هم خواسته است زانی پرده‌پوشی کند و اقرار به جریمه ننماید تا ثابت نشود و گناه کردن برای مردم عادی نگردد. به همین سبب تأکید کرده است که اقرار مجرم هم باید چهار مرتبه، در چهار مجلس باشد، در حالی که نه بترسد نه تهدید شده باشد، و نه اسیر باشد نه مضروب. پس باید در غایت حرّیت و کمال اختیار اقرار نماید.

مبحث دوم
کلام جزیری در شرایط رجم و حدّ زنا
و نقاشی ما با او

جزیری در قسمت دیگری از مباحث خود در این باب می‌گوید:

و هرگاه شهود چهارگانه برای اداء شهادت وقوع زنا در مجلس حاکم حاضر شوند، از ایشان درباره زنا می‌پرسد که آن چیست و کجا و چگونه زنا کرده است؟ پس اگر همگی در همه این امور اتفاق نموده به تفصیل گفتند: ما دخول را همانند میل در سرمه‌دان دیدیم، زیرا اجمال در این حالت کافی نیست، آنگاه بر حاکم، اقامه کردن حدّ واجب می‌گردد. پس چه بسا که مرد، زن را لمس کرده باشد، یا زنا در بلاد غیر مسلمان واقع شده باشد، یا در کودکی یا در زمانی پیشین.^۱

ما می‌گوییم: آنچه را ذکر نمودیم بین همه فقهاء محل وفاق است.

جزیری در همان صفحه می‌گوید:

مالکیّه می‌گویند: یعنی بر آنچه گفته شد می‌افزایند که شهادت در صورتی صحّت می‌یابد که وصف زنا در حالت وقوعش، از هم‌بستری یا قیام یا قعود، نزد ایشان یکسان باشد، یا مرد فراز یا زیر بوده، در مکانی چنین و چنان. و ناگزیر همه اینها را باید به انفراد، و پس از جدا کردنشان از یکدیگر، و قبل از آنکه شهادت به مکانها و رؤیت دهند، برای حاکم ذکر کنند. اینها همه باید در یک وقت صورت پذیرد، نه متفرق و در اوقات مختلف. و ناگزیر باید بگویند فعل زنا همچون میل در سرمه‌دان اتفاق افتاده، و به ناچار چنین زیادتی باید در اداء شهادت باشد، به منظور زیادتی در سختگیری بر شهود، و حتی الامکان پوشاندن گناه. پس هرگاه یکی از شهود در شهادت خود دچار خلل شد، یا با شهود دیگر موافق نبود، شهادت همه بازگردانده می‌شود و حدّ کذف بر آنان جاری می‌گردد.^۲

جواب ۱۰:

شکی نیست که سخت‌گیری برای اثبات وقوع موضوع، به منظور حفظ ظواهر و شعائر اجتماع است؛ اما این دلیل بر نفی

حکم در صورت ثبوت موضوع – گرچه از راه اقرار با شرائط آن باشد – نیست.

^۱ - الجزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، الجزء الخامس ص ۷۴، سؤال الشهود/ و اذا حضر الشهود الاربعه فی مجلس الحاکم لاداء الشهاده علی حصول الزنا، سالهم الحاکم عن الزنا، ما هو و این زنی و کیف زنی؟ فان اتفقوا جميعا فی هذه الامور و قالوا: رأينا ایلاج الذکر فی الفرج کالمیل فی المكحله بالتفصیل، لانه لا یکفی الاجمال فی هذه الحاله فیجب علی الحاکم اقامه الحد علی الزانیین فریما یکون لمسها او یکون الزنا فی دارالحرب، او فی الصبا، او فی زمان متقدّم.

^۲ - یعنی زادوا علی ما ذکر: انما تصح الشهاده اذا اتحد الزنا عندهم فی صفته من اضطجاع او قیام او قعود، او هو فوقها او تحتها، فی مکان کذا، و لابد من ذکر ذلک کله للحاکم علی انفرادهم بعد تفرقهم، قبل الاداء بامکنه و رویا فی وقت واحد، لا متفرقین فی اوقات، و لابد ان یقولوا: ادخل الذکر فی الفرج کالمروود فی المكحله، و لابد من هذه الزیاده فی اداء الشهاده، زیاده فی التشدید علیهم و طلباً للستر ما امکن. فان تخلخل واحد منهم فی اداء الشهاده، او لم یوافق غیره، ردت شهادتهم و حدوا للکذف.

ما می‌گوییم: چنین تشدید و سختگیری، که در هیچ حکمی از احکام نظیر ندارد، فقط به منظور امتناع از این نوع شهادت بوده. و اما نسبت به اقرار، بر قاضی واجب است مسائل متعلق به آن را که محط نظر شارع بوده، برای هر که بخواهد اقرار به زنا کند، روشن نماید. یعنی برای او بگوید: هر کس اقرار به این گناه کند، حدّ بر او واجب می‌گردد. و کسی که اقرار نکند حدّ بر او واجب نیست. و نیز بگوید که عیب پوشی و توبه نزد شارع مطلوب است، و هر کس توبه ی نصح نماید که بعد از آن دیگر به گناه باز نگردد، خداوند توبه ی وی را پذیرفته به او بازگشت می‌کند. بالجمله آنکه قاضی باید کلّ سعی خود را بکار برد تا شخص متهم اقرار نکند. اگر با این حال باز هم اقرار نمود، تا مجلس دیگر وی را مهلت می‌دهد، و اگر در آن مجلس حاضر نشود، او را طلب نکند. و اگر شخص خاطی خود حاضر شده مجدداً اقرار نمود، قاضی برای مجلس سوم وی را مهلت می‌دهد. اگر رفت و حاضر نشد باز هم وی را طلب نمی‌کند. اگر برگشت و قاضی دوباره همه مسائل را برایش تبیین کرد، و با این حال اقرار نمود، برای مجلس چهارم مهلتش می‌دهد. و اگر نیامد او را طلب نمی‌کند. ولی اگر خودش مراجعت نمود، قاضی کلام گذشته خود را برایش اعاده نموده تأکید می‌کند که این بار آخرین مرتبه است، و تو مختاری. اگر اقرار نکنی حدّ بر تو جاری نمی‌گردد. و شایسته است که قاضی سراً در پی آن مرد یا زن یا هر دو فرستاده و به آنها برساند که اقرار نکنند، و با توبه ی خالص به پاکی و پاکیزگی بازگشته به گناه رجعت ننمایند، و از درگاه باری تعالی طلب آمرزش کنند. و برای اقرار، نزد قاضی نروند، و اینکه اگر به پای خود نزد قاضی نروند، قاضی ایشان را طلب نمی‌کند. حاصل آنکه بر قاضی واجب است سعی بلیغ مبذول دارد تا اقرار از آن دو صادر نشود، و به هر وسیله‌ای انکار را به ایشان تلقین نماید.

جواب ۱۱:

این که قضا و محاکم نباید در صدد اثبات زنا یا محصنه یا غیر آن باشند و تا ممکن است سعی کنند چیزی ثابت نشود درست است و به منظور حفظ ظاهر رسمی اجتماعی است؛ اما اگر موضوع با اقرار و شرایط ثابت شود (یا حتی با شهادت که محال نیست)، حکم آن رجم است و مسأله اول موجب نفی حکم رجم و انکار مشروع بودن آن نیست و نباید با مغالطه به نفی وجود حکم رجم در اسلام پرداخت.

و اما زنی که مشهور به چنین جریمه فاضحه‌ای باشد، جلب و حبس و اجبارش بر اقرار و اجراء حدّ بر او جایز نیست، به سبب وجود شُبُهات کثیره‌ای که یکی از آنها برای دفع حدّ کافی است. من جمله احتمال نکاح دائم یا متعه، حتی بر مذهب اکثر عامه در تحریم متعه. زیرا نفس خلاف بین امت در این مسأله، برای بروز شبهه کافی است و چه شبهه‌یی! پس در حال بروز احتمال، ولو یک در هزار، اگر کسی زنی را نسبت زنا داد، قاذف شمرده شده اجراء حدّ بر او واجب است. بنابراین راه منحصر، یا شهادت شهود است به نحوی که مذکور شد، و آن عاده غیرممکن است. یا اقرار با شروطی که ذکر نمودیم، از آن جمله آنکه جلب و تهدید و آزار و اهانت نشود، و خودش نزد قاضی حاضر گردد و

چهار مرتبه در چهار مجلس، به ترتیبی که گفتیم، اقرار نماید. نکته مهم و قابل ذکر آنکه علماء شیعه با سخنانی که از فقهاء عامه نقل شد موافقت، زیرا کتاباً و سنّه مستدل و ادله ی قاطعه می‌باشد.

والعجب کل العجب از بعضی فقهاء مسلمین، از عامه و خاصه، بلکه شگفت از اکثر ایشان که چگونه از وظائفی غفلت نموده‌اند که قرآن بر آنها تحریض و تأکید کرده انجامشان را موجب رضای خدای عزّ و جلّ، و مُصلِح نوع و جالب خیرات دانسته، و این به مقتضای نصوص نبویّه و ولویّه می‌باشد، تا چه رسد به نصوص کتاب، و هیچ یک را مراعات نکرده‌اند.

ما در این مبحث اطاله ی کلام نمودیم و گفتار جزیری را آوردیم تا به وضوح بدانی که غرض شارع، مهّمَا امکن، عدم اجراء حدّ بوده، بنابر قول جمیع فقهاء. و چه شگفت است از فقهاء که چگونه از هیچ کوششی در اثبات وجوب رجم فروگذار نکرده‌اند، با آنکه دلیل شرعی بر آن وجود ندارد، و از وظیفه ی خود در دفع حدود به شُبّهات غفلت، و چهره ی دین را زشت منظر کرده، از مقصد رب العالمین و مراد سیدالمرسلین، و دفاع از حرمت مسلمین، و منع شیوع فاحشه بین همه مردم اعراض نموده‌اند.

جواب ۱۲:

در همین کلامی که از جزائری نقل شد، صراحت به وجوب حدّ رجم وجود دارد؛ اگر با شرایط آن ثابت شود—هرچند به اقرار شبهه در تحقق، و عدم تحقق یعنی وقوع و عدم وقوع زنا—دارء و دافع حد است نه شبهه در اصل حکم با وجود ادله قطعیّه! شبهه ای نیست؛ زیرا رجم از طرق خاصه به تواتر ثابت است و در فتاوی در حد ضرورت است؛ گویا نویسنده روایات و فتاوی شیعه را اصلاً قبول ندارد و شرعی نمی‌داند. چگونه فقهاء عظام شیعه حتی مثل شیخ الطائفه در خلاف و مبسوط و علمای متقدم و متوسط و متأخر را غافل خطاب کرده و خود را متوجه؟! اعاذنا الله من شر النفس.

مبحث سوم

قصه ماعزین مالک و عدم صحت آن

تنها چیزی که مورد استناد فقهاء در اثبات رجم قرار گرفته، داستان ماعزین مالک است. ما در ابتداء روایات مختلفی را که در این باره وارد شده متذکر می‌شویم، سپس به رد آنها می‌پردازیم.

الف: ابوهریره و زیدبن خالد الجهنی روایت کرده می‌گویند:

مردی از اعراب نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده عرض کرد: یا رسول الله تو را به خدا سوگند می‌دهم که جز به کتاب خدا مرا به چیزی حکم ننمایی!

خصم مقابل که از او داناتر بود گفت: آری! بین ما به کتاب خدا داوری کن و مرا اذن سخن ده!

پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده: بگو!

گفت: همانا پسر من مزدور این شخص بوده و با زن وی زنا کرده است، و به من خبر داده شده که پسر من باید رجم شود. پس برای او صد گوسفند و یک کنیز فدیة دادم. سپس از اهل علم پرسیدم و مرا خبر دادند که بر پسر من صد تازیانه و یک سال دوری از وطن است، و بر زن این شخص رجم است.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: سوگند به آنکه جان من در دست او است بین شما دو نفر به کتاب خدا داوری خواهم کرد! کنیز و گوسفندان به تو بازگردانده می‌شوند، و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال دوری از وطن است. پس ای انیس نزد همسر این شخص برو و اگر اعتراف نمود وی را سنگسار کن!

راوی می‌گوید: انیس نزد آن زن رفته و او به گناه خود اعتراف نمود. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم دستور داد و آن زن رجم شد.^۱

ب: عبدالله بن بُریده از پدرش روایت کرده که گفت:

ما عزین مالک الاسلامی نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده عرض کرد:

یا رسول الله همانا من به خود ستم نموده زنا کرده‌ام در حال می‌خواهم مرا پاکیزه گردانی. رسول خدا وی را پس فرستاد. پس همین که روز بعد فرار سید نزد او آمده گفت:

یا رسول الله همانا من مرتکب زنا شده‌ام. پیامبر دوباره وی را پس فرستاد. آنگاه شخصی را نزد قومش روانه نمود

که بگویند: آیا در عقل او عیبی می‌دانید که رفتاری را در او زشت ببابید؟

^۱ - مسلم، ج ۵، حدود، ۱۲۱/ عن ابی هریره و زیدبن خالد الجهنی ان رجلا من الاعراب اتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال: یا رسول الله اتشدک الله الا قضیت لی بکتاب الله! فقال الخصم الاخر و هو افقه منه: نعم فاقض بیننا بکتاب الله و اءذن لی! فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: قل! قال: ان ابنی کان عسیفا علی هذا، فزنی بأمراته و انی اخبرت ان علی ابنی الرجم. فاقندیت منه بماء شاه و ولیده. فسالت اهل العلم، فاخبرونی انما علی ابنی جلد ماه و تغریب عام و ان علی امراه هذا الرجم. فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: و الذی نفسی بیده لاقضین بینکما بکتاب الله. الولیده و الغنم رد، و علی ابنک جلد ماه و تغریب عام. و اغد یا انیس الی امراه هذا، فان اعترفت فارجمها. قال: فغدا علیها فاعترفت، فامر بها رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرجمت.

گفتند: ما از او چیزی نمی‌دانیم جز آنکه عقلش کامل است و می‌دانیم که از صالحان ما می‌باشد.

پس بار سوم نزد پیامبر آمد. آنگاه در پی آنان نیز فرستاده از حال او جويا شد. وی را خبر دادند که عیبی در او و در عقلش نمی‌باشد. پس همین که نوبت چهارم فرا رسید حفره‌ای کنده امر به رجم وی فرمود.^۱

ج: ابوهریره و زیدبن خالد الجهنی روایت کرده می‌گویند:

اعرابی آمده گفت: ای رسول خدا بین ما به کتاب خدا داوری کن!

خصم او نیز برخاسته گفت: راست می‌گویند، بین ما به کتاب خدا حکم کن!

آنگاه اعرابی گفت: همانا پسر من خدمتکار این شخص بوده و با زن او زنا کرده است. پس به من گفتند که پسر من سنگسار شود. ولی من برای او صد گوسفند و یک کنیز فداء دادم. آنگاه از اهل علم جويا شدم، گفتند: بر پسر تو صد تازیانه و یک سال غربت است.

پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: همانا بین شما دو نفر به کتاب خدا حکم می‌نمایم. و اما کنیز و گوسفندان به تو بازگردانده می‌شود، و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال دوری از وطن است. و به مردی گفت: و اما تو ای انیس نزد آن زن برو و سنگسارش کن! پس انیس نزد وی رفته سنگسارش کرد.^۲

ز: ابوهریره می‌گوید:

ما عزبن مالک نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده گفت: من زنا کرده‌ام. پیامبر از او اعراض نمود.

سپس گفت: من مرتکب زنا شده‌ام. دوباره از او اعراض نمود.

باز گفت: من زنا کرده‌ام. باز هم پیامبر از او اعراض کرد.

سپس تکرار کرده گفت: من مرتکب زنا شده‌ام. این بار هم پیامبر از وی اعراض نمود تا آنکه چهار مرتبه اقرار کرد.

آنگاه دستور داد سنگسارش کنند. همین که سنگها به او اصابت نمود، پشت کرده شتابان شد. پس مردی که استخوان

^۱ - مسند احمد ج ۳، ص ۲، ملخصاً، عن ابی سعید الخدری / مسلم، عن عبدالله بن بریده عن ابیه: ان ما عز بن مالک الاسلامی اتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال: یا رسول الله انی قد ظلمت نفسی و زنیبت و انی ارید ان تطهرنی. فرده فلما کان من الغد اتاه فقال: یا رسول الله انی قد زنیبت. فرده الثانیه. فارسل رسول الله صلی علیه و سلم الی قومه فقال: اتعلمون بعقله باساً تتکرون منه شیئاً؟ فقالوا: لانهلمه الا و فی العقل من صالحینا فیما نری. فاتاه الثالثه فارسل الیهیم ایضاً، فسأل عنه، فاخبروه انه لا یاس به و لا بعقله فلما کان الرابعه، حفر له حفره ثم امر به فرجم.

^۲ - بخاری، ج ۳، ص ۲۴۱ / عن ابی هریره و زید بن خالد الجهنی قالوا: جاء اعرابی فقال: یا رسول الله اقص بیننا بکتاب الله! فقام خصمه فقال: صدق! اقص بیننا بکتاب الله! فقال الاعرابی: ان ابنی کان عسیفا علی هذا، فزنی بامراته! فقالوا لی علی ابنک الرجم! ففدیت ابنی منه بما من الغنم و ولیده! ثم سألت اهل العلم فقالوا: انما علی ابنک جلد ماه و تغریب عام! فقال النبی صلی الله علیه و سلم: لا قضین بینکما بکتاب الله. اما الولیده و الغنم فرد علیک و علی ابنک جلد ماه و تغریب عام. و اما انت یا انیس لرجل، فاغد علی امراه هذا فارجمها فغدا علیها انیس فرجمها.

تکمیل مآخذ: البخاری، صلح ۱۰۵، احکام ۳۹، آحاد ۱، شروط ۹، ایمان ۳، حدود ۳، ۳۴، ۳۸، ۴۶ / مسلم، حدود ۲۵، قضا ۲۲ / ابوداود، حدود ۲۵ / الترمذی حدود ۸ / ابن ماجه، حدود ۷ / الموطأ، حدود ۶ / بخاری، ج ۹، ص ۹۴، عن ابی هریره و زیدبن خالد الجهنی، عین الخیر المذکور من غیر فرق / نسائی، ج ۸، قضا ۲۲، ص ۲۴۱ / بسندین عن ابی هریره و زید بن خالد، مثله من غیر تفاوت / احمد حنبلی، ج ۴، ص ۱۱۵ و ۱۱۶: عن ابی هریره و زیدبن خالد الجهنی مثله من غیر تفاوت، الا ان فی آخره؛ قال لرجل من اسلم یقال له انیس...

فک شتری در دست داشت به او رسیده چنان بر او نواخت که جان باخت. پیامبر صلی الله علیه و سلم را از فرار او، هنگام اصابت سنگها خبر داد. گفت: چرا وی را رها نکردید؟!^۱

ابو الزبیر می گوید:

از جابر بن عبدالله شنیده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی را از قبیله اسلم، و مردی را با همسرش از یهود سنگسار نمود.^۲

و از ابی اسحق الشیبانی روایت شده که گفت:

از عبدالله بن ابی اوفی پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی را رجم فرمود؟ گفت: آری!

پرسیدم: بعد از آنکه سوره نور نازل شد یا قبل از آن؟ گفت: نمی دانم.^۳

ما می گوئیم: همه این اخبار، با تناقضاتش، به همین سه شخص، یعنی ابی هریره و زید بن خالد و عبدالله بن بریده منتهی می گردد. و به هنگام تعارض، از قابلیت استدلال ساقط می شود، مضافاً که از اضعف اخبار آحادند. پس آیا بر کسی که ایمان به خدا دارد، گوارا است با استناد به امثال این اخبار، رجم را جایز بشمارد؟! و آیا ظنی حاصل می شود، تا چه رسد به علم، که پیامبر صلی الله علیه و آله احدی را رجم فرموده؟ قطعاً نه! پس چگونه فقیه جرأت می یابد چنین حکمی را به خدای تعالی نسبت دهد؟!

جواب ۱۳:

نظر شما برای خودتان اعتبار دارد. اخباری که نقل کرده اید و نیز اخبار خاصه - که فراوان است - بر مطلب ما دلالت دارد. در اخبار ذکر شده هم تعارض نیست که نفی و اثبات باشد؛ ضمن آن که اخبار فراوان دیگری - از عامه و خاصه - وجود دارد. و فقهای اسلامی ضمن اجماع و عدم خلاف، اتفاق در این حکم دارند و آن را از ضروریات اسلام بشمرده اند. در زمان ابابکر، عمر و عثمان و حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) رجم زانی و زانیه محصن و محصنه اجرا شده و عمل هم حجت است. در جزء یازدهم صحیح مسلم در صفحه ۱۸۸ ضمن آن که خبر رجم را از طرق دیگر هم نقل می کند، در شرح آن آورده است: «و اجمع العلماء علی وجوب حد الزانی البکر مائه و رجم المحصن و هو الثیب و لم یخالف فی هذا احد من اهل القبله الا ما حکى القاضی عیاض و غیره عن الخوارج و بعض المعتزله کالمنظام و اصحابه فانهم لم یقولوا بالرجم و اختلفوا فی جلد الثیب مع الرجیم فقالت طائفه یجب الجمع بینهما فیجلد ثم یرجم و به قال علی بن ابیطالب رضی الله عنه و الحسن البصری و اسحق بن راهویه و ... و قال جماهیر العلماء الواجب الرجیم و حده و حکى القاضی عن طائفه من اهل الحدیث انه یجمع بینهما اذا کان الزانی شیخاً ثیباً ... الی آخر، قال من قصه ما عز و قصه المرء الغامدی و قوله (صلی الله علیه و آله و سلم) و ما عز یا انیس علی امرأه هذا فان اعترفت فارجمها ... الخ».

با وجود این همه مدارک و ضرورت و اجماع اهل قبله چگونه نویسنده جرأت کرده است تا رجم را رد کند؟!

^۱ - ابن ماجه، حدیث ۲۵۵۴/ عن ابی هریره قال: جاء ما عز بن مالک الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال: انی زنیبت. فاعرض عنه. ثم قال: انی زنیبت. فاعرض عنه. ثم قال: انی زنیبت. فاعرض عنه. ثم قال: انی زنیبت. فاعرض عنه حتی اقر اربع مرات. فامر به ان یرجم. فلما اصابتها الحجارة ادبر یشتم. فلقیه رجل بیده لحي جمل، فضربه فصرعه، فذکر للنبی صلی الله علیه و سلم فراره، حین مسته الحجاره. قال: فهلا ترکتموه؟!

^۲ - مسلم، کتاب الحدود، ج ۵/ عن ابی الزبیر انه سمع جابر بن عبدالله یقول: رجم النبی صلی الله علیه و سلم رجلاً من اسلم و رجلاً من اليهود و امراته.

^۳ - المصدر السابق، عن ابی اسحق الشیبانی قال: سألت عبدالله بن ابی اوفی: هل رجم رسول الله صلی الله علیه و سلم؟! قال: نعم قال قلت: بعدما انزلت سورة النور ام قبلها؟ قال: لا ادری.

مبحث چهارم

اشکالات وارده بر قصه ماعز

بر خبر اول اشکالاتی وارد است که ذیلاً متذکر آنها می‌شویم:

اولاً؛ معنای «انشدک الله» چیست؟! و آیا احدی از امت به پیامبر می‌گوید «تو را سوگند می‌دهم بین ما به کتاب خدا حکم نمایی»؟! آیا به زعم او پیامبر حق را کتمان کرده به خلاف کتاب خدا حکم می‌کند تا محتاج قسم باشد؟!

جواب ۱۴:

این یک دعا و تعارف مشهور و متعارف است؛ استعجاب ندارد.

ثانیاً؛ اینکه می‌گوید: «آن یکی اَفَقَه بود» چه معنی دارد؟! چه فقهی از آن دو شخص صادر شده بود تا راوی بداند که اولی فقیه است و دومی اَفَقَه از او؟ و آیا این چیزی جز کلام عاطل و باطلی است که هیچ سودی در بر ندارد، و نتیجه‌اش جز زیان چیزی نیست؟!

جواب ۱۵:

روشن است که منظور، دانایان به احکام تورات و حکم مذکور در آن است و این استبعادها حکم قطعی الهی را که مستند است، جابجا نمی‌کند. ظن و گمان نویسنده و زیاد کردن شماره استبعادها دلالت بر سوء ظن به پیامبر خدا ندارد. گفتیم که این یک تعارف متعارف است؛ دانایی حکم خدا در تورات است بر اهل علم بادیه، و روشن است در هر جمعی کسانی به مسائل جاری دانایانند. سوگند پیامبر هم در پاسخ به سوگند سوال کنندگان است.

ثالثاً؛ آن دو اعرابی بدوی کجا فقه را آموخته بودند؟! آیا در بادیه و صحراء، مدرسه یا دانشگاه دینی وجود داشت که در آن فقه احکام اسلامی تدریس شود؟ آن هم در زمان خود پیامبر که هنوز موضوع آموزش و تعلیم و تعلم توسعه نیافته بود؟!

رابعاً؛ به فرض محال که حکم «رجم» از سوی پیامبر صادر شده بود، حداقل در آن وقت هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی در این باره نگفته بود. پس چگونه بدویها یا دیگران آن را می‌شناختند تا حکمش را تبیین نمایند؟! خامساً؛ می‌گوید: «سپس از اهل علم جويا شدم». اهل علم در بادیه کیانند؟! چرا نامشان را نبرده است تا معلوم شود عالمند یا جاهل؟!

سادساً؛ چه حاجت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرده بگوید: «قسم به کسی که جان من در دست او است به کتاب خدا حکم خواهم کرد». آیا چنین چیزی در قرآن یا سنت می‌یابی؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله متهم بود؟ گذشته از اینها، صدور این کلام از نبی صلی الله علیه و آله مؤید خصم اول است که می‌گوید: «انشدک الله»، و مقصودش آنست که به داوری رسول خدا سوء ظن دارد. پس رسول خدا قسم می‌خورد که به کتاب خدا حکم می‌نماید تا زعم باطل و بدگمانی مدعی زائل گردد.

سابعاً؛ در کتاب خدا چیزی در این باره نازل نشد، پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آل قسم می خورد که براساس کتاب خدا حکم می کند؟!

جواب ۱۶:

تورات کتاب خداست و در آن حکم رجم بوده است که آن آقا هم دست خود را روی آن آیه گذارده بود و وقتی گفته شد که: دستت را بردار، آیه رجم در تورات مشخص شد. طبق آن حکم، حضرت حکم فرمودند، و این خود شاهد است که این حکم در اسلام هم هست.

ثامناً؛ پیامبر حکم جدیدی، جز آنچه خصم اول از اهل علم نقل می کند، نیاورده و همان چیزی را که منسوب به اهل علم است، تصدیق نموده. زیرا کلامی غیر از آن نگفته است!

اگر بگویی کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که گفته است: «کنیز و گوسفندان به تو مردود می شوند»، زائد بر چیزی است که خصم از اهل علم نقل نموده، می گوئیم: پدر ماعز به پیامبر می گوید:

«مرا خبر داده اند که پسر من باید رجم شود، ولی من در عوض آن فداء داده ام. و حال که از اهل علم جویا شده ام، به من گفته اند که حد او صد تازیانه و غُربت (تبعید) یکساله است. پس اگر قول اهل علم حق است، بر این مرد است که فداء مرا بازگرداند».

بنابراین در کلام نبی صلی الله علیه و آله و حکم وی چیزی زائد بر آنچه پدر ماعز گفته، وجود ندارد.

تاسعاً؛ در این هنگام پیامبر باید می فرمود: حکم همان است که اهل علم گفته اند، نه آنکه سوگند یاد کند که به کتاب خدا حکم می نماید!

جواب ۱۷:

آنچه پیامبر فرموده است درست است با گفته اهل علم تطابق داشته باشد یا نه، اصل حکم در کتاب خدا تورات و یا نص قرآن کریم هم با بیان دیگر بوده و هست. رسول خدا به علم عمل فرموده و چون پیامبر می تواند به علم عمل کند و یک اقرار برای صورت ظاهر کافی است، ملاک عمل علم پیامبر بوده. گذشته از آن که تکرار اقرار هم شاید بوده؛ ما چه می دانیم؟ دستور به انیس داده شد لازم نیست او عادل و عالم کامل باشد.

عاشراً؛ چگونه نبی صلی الله علیه و آله حکم به «رجم» می کند در حالی که مجرم حاضر نیست و چیزی را اقرار ننموده! و چگونه پیامبر امر به احضارش نکرده تا از آنچه کرده و کیفیت آن جویا شود! و از پدرش نیز پرسیده که آیا ماعز مُحصن بوده یا غیر مُحصن!

الحادی عشر؛ وقتی در کتاب خدا از این حکم چیزی نیامده، مقتضی آن بود که خصم بگوید: «بین ما به حکم خدا داوری کن»، و نبی صلی الله علیه و آله هم جواب دهد که «من براساس آنچه خدا به من نشان داده بین شما حکم می کنم»، و نگوید «به کتاب خدا».

الثانی عشر؛ چگونه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) انیس را امر به «رجم» زن می‌نماید، در صورتی که اعتراف کند، و دستور نمی‌دهد وی را نزد پیامبر بیاورد تا تحقیق و تبیین کند که چه رخ داده است؟!؛

الثالث عشر؛ چگونه پیامبر (ص)، در صورت اعتراف زن، امر به رجم وی می‌دهد و نمی‌گوید چهار مرتبه اقرار در چهار مجلس واجب است؟! آیا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد به این آسانی مگسی را بکشند؟! شاید آن زن اقرار به زنا کند ولی زنایش به اکراه و اجبار بوده باشد! که در این صورت حدی بر او نیست. پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله از بیان این همه شرائط ساکت است؟!؛

حال نگو که حکم رجم آن زن، زائد بر چیزی است که اهل علم گفته‌اند! ما می‌پرسیم انیس که بوده؟ آیا او عدل و عالم کامل به احکام و شروط بوده؟! خبر مذکور نسبت به همه این مطالب ساکت است. آیا جائز است پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هیچ یک از این شروط را بیان نکند؟!؛

الرابع عشر؛ سند این روایت به ابی هریره و زیدبن خالد منتهی می‌گردد که هر دو غیر معتمدند و به حدیثشان اعتنایی نمی‌شود.

جواب ۱۸:

وقتی مضمون حدیث در روایات دیگر عامه و خاصه آمده است و تواتر معنوی وجود دارد، ضعف سند جبران می‌شود. دو حکم مثبت با هم تعارض ندارند؛ تعارض مربوط به مثبت و منفی است؛ جواب بقیه استبعادها از آن چه گفته شد - اگر انصاف باشد - روشن می‌شود.

الخامس عشر؛ این روایت مخالف آن چیزی است که باز هم ابوهریره نقل نموده و ابن ماجه در سنن خود آورده^۱ و نیز مخالف حدیث است که مسلم از ابن بریده روایت نموده. و هرگاه دو خبر متعارض شد، و همراه یکی از آنها قرائن دال بر صحت و قطعیت صدورش نبود، هر دو از درجه اعتبار ساقطند، و در اینجا نیز چنین است.

السادس عشر؛ پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند می‌خورد که به کتاب خدا حکم کند، در حالی که در کتاب خدا نه حکم تغریب است نه حکم رجم. پس عیاذ بالله پیامبر با کتاب خدا مخالفت نموده و به خدای عز و جل افتراء زده است! **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ^۲**

السابع عشر؛ چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله به انیس نگفته است از آن زن بپرسد که حکم خدا درباره زنا محصنه را می‌داند؟ و آیا به او ابلاغ شده است؟ و آیا می‌داند که حکمش رجم است؟ پس اگر نمی‌دانست و حکم خدا به

^۱ - ابن ماجه، سنن، حدیث ۲۵۵۴.

^۲ - الانعام، ۲۱/ الاعراف ۳۷/ یونس، ۱۷/ فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا ليضل الناس بغير علم / الانعام، ۱۴۴.

او نرسیده بود، بر او حدی نیست، چنانکه اخبار بر آن دلالت دارد. از آن جمله است این روایت که فرمود: «از امت من آنچه را نمی‌دانند برداشته شده»^۱.

الثامن عشر؛ چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله به انیس نگفته است که شاید آن زن مجبور شده، پس از او بپرسد که اگر به اکراه بوده، بنا بر قول خودش، بر او حدی نیست.

همه اینها به صدای بلند نداء می‌دهد که این خبر منحول و مجعول و از مختلقات^۲ یهود یا غیر آنها است که همه از دشمنان اسلام بوده و هستند.

جواب ۱۹:

تفاوت نویسنده به مجعول بودن، اصل حکم را که در ده ها روایت دیگر عامه و خاصه آمده است نفی نمی‌کند؛ بلکه ضعف سند را جبران کرده است. قبلاً گفتم در مثبتین تعارض نیست، و ضعف سند این روایات بعد از آن که در روایات دیگر عامه و خاصه آمده است، دلیل رد حکم نیست؛ گذشته از آن که در فتاوی فریقین به اتفاق امت اسلامی یا به تعبیر صحیح مسلم اهل قبله، اصل حکم رجم را برای محصن و محصنه دانسته اند و فتوی داده اند.

خبر دوم: این خبر مناقض خبر اول است، زیرا در آن می‌گوید: معاذ خودش نزد نبی صلی الله علیه و آله آمد، و هیچ ذکری نه از پدر وی کرده، نه از پدر زن و حکم خود آن زن. و مثل این خبر است آنچه را احمد حنبل به طور خلاصه روایت کرده.

خبر سوم؛ این خبر، سنداً و متناً، مثل خبر اول است، پس همان اشکالات خبر اول، در مورد این خبر نیز صادق است.

و اما آنچه را بخاری در جزء نهم، و نسائی در جزء هشتم سنن، و احمد حنبل در مجلد چهارم مُسند، و ابن ماجه در حدیث ۲۵۴۹ روایت کرده‌اند، همه از زیدبن خالد و ابی هریره مروی است. مثل خبر اول، بی هیچ تفاوت. پس جمیع ایراداتی که بر خبر اول وارد نمودیم، بر همه آنها وارد است.

و اما خبر اخیری که ابن ماجه از ابن هریره روایت کرده، همانند خبری است که مسلم از عبدالله بن بریده از پدرش نقل نموده.

پس با آنچه ابوهریره و ابن خالدالجهنی روایت کرده‌اند ضدیت دارد. یعنی با روایت مسلم که از آن دو نفر حدیث کرده ضد است. و همچنین مناقض روایت بخاری است که در آن می‌گوید: «وقتی سنگ به معاذ اصابت نمود پشت کرده شتابان شد. آنگاه مردی که در دستش استخوان فک شتری بود، وی را دنبال کرده وی را مضروب و مقتول ساخت. فرار او به پیامبر پیامبر صلی الله علیه و سلم خبر داده شد، فرمود چرا رهایش نکردید؟!».

^۱ - رفع عن امتی ما لا یعلمون / والرفع بمعنی رفع الاثر، از لامعنی له غیر ذلک.

^۲ - اختلق الکذب، إفتراه / به کسی دروغ بستن / مختلقات، افتراءات و تهمت ها.

در این خبر نیز اشکالی عظیم مشهود است، و آن اینکه نبی صلی الله علیه و آله به آنها نگفته است «اگر گریخت رهایش کنید». و این از وظایف رسول پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. پس چگونه از بیان این حکم ساکت است تا وقتی که از رجم ماعز وی را خبر می‌دهند. یعنی نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند.

جواب ۲۰:

قاعده انکار بعد از اقرار، مسقط حد است. در روایات و فتاوی به طور قطع آمده و فرار از حفره به هنگام رجم را دلیل انکار می‌دانند و به همین جهت نباید او را برای اجرا برگرداندند و در جریان ماعز، دیه آن را رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از بیت المال پرداختند.

و از طریق شیعه، از علی بن ابراهیم، از ابی العباس، از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفت: من مرتکب زنا شده‌ام، و حدیث را مشابه خبر ابن ماجه می‌آورد تا آنجا که می‌گوید: سپس برای سومین بار نزد وی آمده عرض کرد: یا رسول الله من زنا کرده‌ام و عذاب دنیا آسان‌تر از عذاب آخرت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا دوست شما را چیزی می‌شود، یعنی مجنون است؟! گفتند: نه!

پس برای چهارمین بار اقرار نمود. آنگاه رسول خدا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد گودالی برایش حفر نمودند، همین که اصابت سنگها را یافت، از گودال خارج شده شتابان شد. زبیر وی را پی گرفته به ساق شتری چنان نواختش که بر زمین افتاد، آنگاه به بندش کشید تا مردم به او رسیده کشتندش. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از حادثه خبر دادند.

فرمود: چرا رهایش نکردید؟!

جواب ۲۱:

همان طور که گفتیم، انکار بعد از اقرار، مسقط حد است و فرار از حفره یک نوع انکار است و به همین جهت حضرت فرمودند: چرا رهایش نکردید؟ چون خود اقرار کرده بود و زنا او از طریق بینه ثابت نشده بود.

سپس فرمود: اگر مستور می‌داشت سپس توبه می‌نمود برایش بهتر بود!

^۱ - کافی / تهذیب / عن علی بن ابراهیم عن العبیدی، محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس، عن ابان، عن ابی العباس قال: قال ابو عبدالله علیه السلام: اتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم رجل فقال انی زنیته، و ساق الحدیث نحو خبر ابن ماجه الی ان قال: ثم جاء الیه الثالثه فقال: یا رسول الله انی زنیته، و عذاب الدنیا اهن من عذاب الاخره. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: ابصاحبکم باس؟! (یعنی به جنه)؟! قالوا: لا! فاقر علی نفسه الرابعه. فامر به رسول

ما می‌گوییم: همان اشکال بزرگی که در خبر بخاری بود، در این روایت نیز موجود است و ما نقل نمودیم. آنچه افزوده می‌گردد این است که اگر نبی صلی الله علیه و آله، قبل از محاکمه، به زانی محکوم به رجم می‌گفت: اگر مستور می‌داشت...

و اگر زانی از آن قول رسول مطلع می‌گشت و می‌دانست که مستور داشتن گناه، و توبه بعد از آن مطلوب شارع است، قطعاً توبه نموده به پیامبر رجوع نمی‌کرد و خودش را مفتضح و بی‌آبرو نمی‌ساخت. و به هر حال، عدم بیان چیزی که مرتبط به نفوس است، از جانب پیامبر، العیاذ بالله، خلافی است صادر از پیامبر، و آن محال است.

جواب ۲۲:

مستور داشتن گناه و توبه کردن و قبول الهی در متن قرآن کریم بارها آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ»؛ (خدا توبه‌پذیر و مهربان است)، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ»^۱؛ (خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواد و شایسته بداند) می‌بخشد). همه مسلمانان در همه زمان‌ها این مطلب را می‌دانسته‌اند. در عین حال کسانی خواسته‌اند تا در دنیا مجازات شوند که اطمینان به عدم عذاب در آخرت پیدا کنند که در برخی روایات رجم آمده است. بنابراین عدم بیان حکم در کار نیست و مغالطه شده است.

بر این خبر نیز اشکالاتی وارد است:

اولاً؛ سندش مخدوش می‌باشد، زیرا در مدح و قدح علی بن ابراهیم چیزی وارد نشده. شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه) درباره محمد بن عیسی بن عبید، از ابن الولید نقل کرده می‌گوید: بر آنچه که محمد بن عیسی به تنهایی از کتب یونس و حدیث او روایت می‌کند اعتماد نمی‌کنند.

و شیخ طوسی در فهرست می‌گوید: وی ضعیف است.

و ابوجعفر بن بابویه وی را از رجال نوادر الحکمه استثناء کرده می‌گوید: آنچه را که وی مختص به روایتش می‌باشد روایت نمی‌کنم. و گفته شده که مذهب غلاة را پیروی می‌کرده است.^۲

ولی نجاشی وی را مدح کرده و شکی نیست که در شهادت و روایت، قدح و جرح، مقدم بر مدح است.

الله صلی الله علیه و آله، فحفراله حفیره، فلما ان وجد مس الحجاره خرج یشدد، فلقیه الزبیر فرماه بساق بعیر فسقط، فعقله به، فادر که الناس فقتلوه. فاخبروا النبی صلی الله علیه و آله و سلم بذلك. فقال: هلا ترکتموه؟! ثم قال: لو استتر ثم تاب کان خیرا له.

^۱. الحجرات، آیه ۱۲.

^۲. النساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶.

^۳ - صدوق / ما تفرد به محمد بن عیسی من کتب یونس و حدیثه لایعتمدون علیه. و فی فهرست الشیخ الطوسی انه ضعیف. استثناء ابوجعفر بن بابویه من رجال نوادر الحکمه و قال: لا اروی ما یختص بروایتیه. و قیل انه کان یدهب مذهب الغلاة.

اولاً همه جا قدح و جرح مقدم نیست. ثانیاً وقتی مفاد و معنی حدیث در روایات دیگر آمده است و فتوی مشهور بر آن است، ضعف سند جبران می شود. و در کل حکم رجم شکی به این روایت نیست که با این حرفها اساس حکم متزلزل شود.

و اما درباره یونس، کشی به نقل از فضل بن شاذان می گوید:

دروغ پردازان و کذابان مشهور عبارتند از؛ ابوالخطاب و یونس بن الظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و ابوسمینة. و نجاشی می گوید: وی جداً ضعیف است، به آنچه روایت کرده التفات نمی شود و کتبش همگی تخلیط است. و غضائری می گوید: یونس اهل کوفه، غالی، کذاب و جعل حدیث می باشد. از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده، به حدیث او التفات نمی شود. من نیز، بنا بر قول این مشایخ بزرگ، به روایتش اعتماد نمی کنم.^۱

برای تفصیل بیشتر به کتب رجال مراجعه کنید.

ثانیاً؛ در این خبر نیز نیامده است که پیامبر صلی الله علیه و آله، از مُحصن بودن آن مرد پرسیده باشد، و اینکه آیا به حرمت عملش و حد آن واقف بوده یانه! زیرا صرف اقرار به زنا، تا زمانی که آن شروط، بنا بر قول قائلین به رجم، متحقق نگردد، موجب رجم نمی شود.

و دیگر مطلبی که بر عدم صحت قصه ی ماعز دلالت دارد خبری است که مسنداً از شیبانی روایت شده که گفت:

از ابن ابی اوفی پرسیدم آیا رسول خدا صلی الله علیه و سلم رجم فرمود؟

گفت: آری! یک مرد و یک زن یهودی را.

پرسیدم: بعد از نزول سوره ی نور یا قبل از آن؟

گفت: نمی دانم.^۲

ما می گوئیم: مدلول این خبر حاکی از آنست که پیامبر صلی الله علیه و آله مرد و زن مسلمانی را رجم نفرموده. پس روشن می شود که رجم ماعز نزد احمد حنبل نامعلوم بوده، با آنکه وی رئیس محدثین است، وگرنه این خبر را نقل نمی کرد. بنابراین اگر رجم دو یهودی صحیح باشد، رسول خدا حکم توراة را بر وفق معتقد یهود، اجراء کرده است. پس اکنون که وقوع رجم در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت نمی باشد، احادی مجاز نیست به اخبار آحادی عمل نماید که موجب علم نمی گردند.

^۱ - قال الكشي: قال فضل بن شاذان في بعض كتبه: الكذابون المشهورون ابو الخطاب و يونس بن الظبيان و يزید الصائغ و محمد بن سنان و ابوسمینة. و قال النجاشی: انه ضعيف جداً لا يلتفت الي ما رواه، كل كتبه تخلیط. و قال الغضائری: كوفي غال كذاب وضاع للحديث، روى عن ابی عبدالله علیه السلام، لا يلتفت الي حديثه. فانا لا اعتمد على روايته لقول هولاء المشايخ العظام.

^۲ - احمد حنبل، ج ۴، ص ۳۵۵ / عبدالله بن ابی اوفی، مسنداً: قال الشيباني لهم: اخبرني قال: قلت لابن ابی اوفی: رجم رسول الله صلی الله علیه و سلم؟ قال: نعم! يهودياً و يهوديه. قال قلت: بعد نزول النور او قبلها؟ قال: لا ادري.

جواب ۲۴:

این گفته تمام نیست: اولاً مدلول خبر این نیست که آن حضرت مسلمانی را رجم نفرموده است و داستان زن غامدیه و یک زن دیگر که در روایات آمده دلالت دارد که حکم اجرا شده است. ثانیاً پیامبر اسلام نسبت به یهودی حکم را اجرا کرده اند؛ یعنی در اسلام اجرا شده، و در هر صورت دلالت بر نفی اصل حکم در اسلام ندارد.

پس اصل برائت از این تکلف، و اصل عدم، به حال خود باقی‌اند، و هر اصلی قطعیت دارد تا دلیل قاطع دیگری بر نقض آن وارد شود و حال که چنین دلیلی موجود نیست، نقض اصل معلوم به خبر مظنون، یا مشکوک، یا موهم جائز نیست. زیرا عمل به ظن، مخالف نص کتاب است، چنانکه مراراً بدان پرداخته و توضیح داده‌ایم. و در قصه ماعز حتی ظن هم حاصل نمی‌شود.

جواب ۲۵:

قاطع اصل، ده‌ها روایت صحیح و موثق قولی و عملی از عامه و خاصه بخصوص روایات خاصه است. قبلاً هم گفتیم وقتی دلیل وجود دارد به اصل نمی‌شود تمسک نمود و در این مورد روایات و فتاوی قطعاً است.

و در روایت است که:

لا تتقضی الیقین بالشک بل انقضی الیقین بیقین مثله.

جواب ۲۶:

در حدیث صحیح اول باب اول ابواب حد زنا از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «الرَّجْمُ حَدُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ وَ الْجُلْدُ حَدُّ اللَّهِ الْأَصْغَرُ فَإِذَا رَزَى الرَّجُلُ الْمُحْصَنَ رَجِمَ وَ لَمْ يُجْلَدْ»^۱؛ (رجم، حد بزرگ خدا است و شلاق حد کوچک خدا است. پس هرگاه مرد زنا نماید، سنگسار می‌شود و شلاق زده نمی‌شود) و دهها روایات دیگر از ابواب حد زنا؛ ضمن آن که با وجود روایات صحیحه جای تمسک به اصل نیست و اصول در وقت نبودن ادله جاری است.

تذکره و تبصره:

بین امت خلافی نیست که اعداء و أمراء، اخبار مکذوبه را بین اخبار مدونه در کتب دسیسه نموده برای وصول به اغراض گوناگون وضع کردند. ما در برخی از کتب خود، به اجمال، به پاره‌ای از آنها اشاره نموده‌ایم. و شکی نیست که تورات و انجیل، به صریح قرآن تحریف شده‌اند:

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ. (المائدة - ۱۳)

۱. الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۱۴، ص ۱۵، ح ۲ باب الرجم و الجلد و من یجب علیه ذلک ... تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۱۰، ص ۵، ح ۱ باب حدود الزنی ...؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القدیمة)، ج ۱۰، ص ۱۸، باب ما یجب به التعزیر و الحد و الرجم و القتل و النفی فی الزنا ...؛ وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۶۱، ح ۱ باب أقسام حدود الزنا و جملة من أحكامها ...؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۱۶، ص ۱۴، ح ۱۸

کلام را از جایشان می‌گردانند و بهره‌ای را که بدان متذکر شدند فراموش نمودند.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. (البقره - ۷۹)

پس وای به حال کسانی که کتاب را به دستان خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از نزد خدا است.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. (آل عمران - ۷۸)

و همانا از اینان گروهی هستند که زبانشان را به ذکر کتاب می‌گردانند تا تو گمان ببری که از کتاب است و حال آنکه

از کتاب نیست، و می‌گویند این از نزد خدا است و حال آنکه از نزد خدا نیست، و بر خدا دروغ می‌گویند و حال آنکه

می‌دانند.

این آیات کسانی را نیز شامل می‌شود که با استناد به اخبار آحاد فتوی می‌دهند.

جواب ۲۷:

این آیات مربوط به تحریف کتب اهل کتاب یعنی تورات و انجیل است و چه ارتباطی به روایات فقهی و فتوی فقهای عظام

دارد؟! واقعا بی‌مبالاتی تا چه اندازه که عمل به اخبار آحاد در فقه که بحث خود را دارد و به هنگام وثوق بلا مانع است و یک

امر عرفی است، را مشمول آیات تحریف کتب اهل کتاب بدانید؟! بحث حجیت خبر، حتی خبر واحد موثق و صحیح در اصول

فقه بحث شده است.

اخباری که غایت مدلولاتش بیش از ظن نیست، و در کتاب خدا، از اتباع ظن آکیدا نهی شده است. کتب شیعه هم

مملو است از اخبار مدسوسه ی مجعوله! بنابراین از اوجب واجبات و اعظم تکالیف اهل علم اینست که صرف وقت

کنند در معرفت اخباری که یقینا و قطعاً، از معادن علم صادر شده، و کتب حدیث را از باطیل پاکیزه گردانند و راه کار

این است که هر حدیثی را به قرآن و سنت متواترة و ادلة عقلیه عرضه کنند، چیزی که عقول بشر بر صحت آن متفقند. و

همچنین اصول برائت و استصحاب، و اصل عدم، و اصل تأخر حادث، و اصل طهارت، و اصل حلیت اشیاء تا حرمتش

ثابت گردد، را مبنای عمل خود قرار داده به آنها رجوع نمایند. و در هیچ مسأله یی، با استناد به اخبار آحاد متخالفه،

فتوی ندهند. زیرا مقتضای چنین افتائی قول به غیر علم است، و این عمل، افتراء به خدا و دین خداست

جواب ۲۸:

صرف نظر از اخبار، شهرت فتوایی - بخصوص از طبقه اول فقها و صدر اسلام - خود حجت است و در اصل حکم رجم برای

زانی محصن اختلافی نیست. با تأثیر پذیری از قوانین حقوق بشر غربی و حرف های این گونه مجامع، دین را نمی شود تحدید

کرد و اگر مرز داری فقهای عظام نبود، امروز از دین نبود، چیزی باقی نمانده بود.

علماء دین نباید با نقل اقوال رجال و نشر خلافات و تکثیر آنها، اعمالشان را ضایع گردانند. بیمودن این راه و

خوض در آن، خسران دنیا و آخرت و ضلالت و جهالت را در پی خواهد داشت. بسیاری از علماء از اعظم وظائف

خود غفلت نموده، کار را واژگونه کردند و آنچه را که بدان مکلف بودند، از تحقیق حق و تکیه بر علم، به مطنونات و مشکوکات مبدل ساختند؛ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (الکھف-۱۰۴)

وقتی ما به کتب فقهیه مراجعه می کنیم، غالباً آنها را خالی از تحقیق و آغشته به باطل، و مخالف کتاب و سنت و عقل می یابیم. بحث در اقوال و آراء، بدون رجوع به مآخذی صورت گرفته که شارع مقرر فرموده، و در رأس آن تحصیل علم و قوف به مسائل است که باید روش و شیمه ی آنها باشد. در حالی که از ادله ی صحیحه یی که مقبول شارع باشد اعراض نموده به ظن و گمان، بلکه به اوهام اقبال کردند، و از طریق قویم و صراط مستقیم گمراه شدند! پس بهوش باشید و مبادرت و عجله کنید و شتاب گیرید به سوی کتاب و سنت و عقل، تا هدایت یابید و رستگار شوید.

جواب ۲۹:

با چه جرأتی در پیشگاه خداوند چنین اتهام سنگینی را به فقهای عظام وارد کرده اید؟! فقهای ما در طول بیش از ده قرن مرزدار احکام قرآن و سنت بوده اند و کتب روایی و تحقیقی بسیاری در فقه داشته اند. به اعتراف دوست و دشمن، فقه شیعه غنی ترین فقه از نظر محتوی و دقت است و در عین حال، بر خلاف اهل سنت که جمود بر مطالب چهار صاحب نظر متوسط وجود دارد، پویا و دارای اجتهاد است. خود گمراهید که دیگران را گمراه خوانده اید.

^۱ - آنانکه سعیشان در حیات دنیا به بیراهه رفته و گمان می برند خوب عمل می کنند.

مبحث پنجم

ادله نفي رجم

از جمله دلائلی که مثبت نفي رجم است، قول خدای تعالی است که می فرماید: وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يُنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ (النساء ۲۵) و هر کس از شما که نتواند زنان عقیفه ی مؤمنه را به نکاح خود در آورد ، پس با دختران و زنان مؤمنه یی که ملک یمین شمايند ازدواج کند، و خداوند عالم به ایمان شما است، شما از یکدیگرید. زمخشری در ذیل این آیه می گوید:

یعنی از دختران مسلمان نه دختران غیر شما که در دین مخالف شمايند. پس اگر بگویی: معنای قول او که می گوید: وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ؛ چیست؟ می گویم: معنایش این است که خداوند تفاضل بین شما و خدمتکارانتان را در ایمان، و رجحان و نقصانش را در شما و آنها می داند. چه بسا ایمان کنیز برتر از ایمان آزاد بوده، و زن نیز در ایمان افضل از مرد باشد. و مؤمنان را سزاوار است که فقط برتری در ایمان را معتبر بشمارند نه فضل احساب و انساب را؛ و این امر مانوس کردن مؤمنان است به نکاح کنیزان و ترک استنکاف از این عمل.

بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ؛ یعنی شما و خدمتکارانتان به هم پیوسته و متناسب یکدیگرید، به سبب اشتراکتان در ایمان. هیچ آزادی بر خدمتکاری فضل و برتری ندارد مگر آنکه رجحانی در وی باشد.^۱

جواب ۳۰:

مسأله عبید و اماء در اسلام بحث خاص خود را دارد و در احکام زیاد ملاحظه آنان شده است؛ زیرا مفهوم مالکیت که در آیات فراوان قرآن کریم راجع به آنان آمده است غیر از مالکیت متعارف است و ما در جای خود بحث کرده ایم که آیات فراوان قرآن کریم در این زمینه نسخ نشده است و حکم مورد بحث درباره آنان نیست. این ربطی به نفي اصل حکم برای عموم مسلمانان ندارد. این مغالطه روشنی است؛ ضمن آن که خدمتکار غیر از مملوک است.

فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّهُنَّ بِنَافِحَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفٌ مَّا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (النساء ۲۵)

آنان را به اذن اهلهشان به نکاح خود در آورید و مزدهایشان را به خوبی بدهید، در حالی که عقیفه اند، نه زنا کننده به آشکارا و نه دوست گیرنده در نهان، پس هرگاه در حصن نکاح در آیند اگر مرتکب کار زشتی شوند عذابشان نصف

^۱ - زمخشری ، کشاف / ای من فتیات المسلمین لامن فتیات غیرکم و هم المخالفون فی الدین؟ فان قلت: ما معنی قوله؛ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ؟ قلت: معناه ان الله اعلم بتفاضل ما بینکم و بین ارقانکم فی الایمان و رجحانه و نقصانه فیهم و فیکم و ربما کان ایمان الامه ارجح من ایمان الحره، و المرأه افضل فی الایمان من الرجل، و حق المؤمنین ان لا یعتبروا الا فضل الایمان لا فضل الاحساب و الانساب. و هذا تأنیس بنکاح الاماء و ترک الاستنکاف منه. (بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ) ای اتم و ارقانکم متواصلون متناسبون لاشتراککم فی الایمان، لا یفضل حر علی عبد الا برجحان فیه.

عذاب زنان آزاد است، این برای کسی از شما است که از مشقت گناه بهراسد، و اگر صبر کنید برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده و مهربان است.

زمخشری در ادامه ی بیان آیه می گوید:

مراد از «محصنات» زنان آزادند، و مراد از «عذاب» حدّ است مثل قول خدای تعالی که در حکم زنا می فرماید: و عذاب آن دو را شاهد باشند. و در لعان، عذاب از او برگرفته می شود، و بر آن کنیزکان رجم نیست، زیرا رجم را نمی توان نصف کرد^۱.

ما می گوئیم: صریح آیه ی بر آن دلالت دارد که عذاب کنیزان نصف عذاب زنان آزاد است. پس اگر «رجم» در شریعت باشد، در حالی که قابل نصف کردن نباشد، واجب می آمد در کتاب حد دیگری برای کنیز زانیه معین می کرد. زیرا ممتنع است برای کنیز با شوهر که مرتکب زنا شده حدّ نباشد و برای کنیز بی شوهر حدّی باشد، و این خلاف عقل و عدل است.

جواب ۳۱:

شما می گوئید! این گفته فقها است که عذاب عبید و اماء نصف است نه کنیز و خدمتکار! امروز هم عبید و اماء نداریم تا موضوع مورد تصور شما باشد. هیچ امتناعی هم ندارد که امه شوهردار رجم نشود، اما به اطلاق آیه جلد، جلد شود و به جای صد تازیانه، پنجاه تازیانه بخورد. فقها فرموده اند حکم آنها نصف است و به حکم صریح آیه شریفه ضعف مطالب بعدی و عدم ارتباط آنها به بحث روشن است. چون قتل و رجم با مدرک و دلیل است نه بدون مدرک.

پس به مقتضای این آیه، ثابت شد که «رجم» در شریعت اسلام نبوده.

جواب ۳۲:

اولا مملوک به خدمتکار و کنیز نمی گویند، «ما مَلَکَتْ أَيْمَانُنْکُمْ»؛ بلکه ممالیک اصلی را می گویند، نه هر کنیز و خدمتکاری و در زمان ما عبید و اماء وجود ندارد؛ ثانیاً نبودن حکم رجم بر اماء، دلیل بر نبودن بر احرار نیست؛ مثل درجه حجاب و مجازات نصف و احکام دیگر آنان؛ بلکه دلالت بر بودن رجم دارد یعنی حکم رجمی که در اسلام بر هر زنای محصن هست به عبید و اماء نیست لانه لا ینتصف؛ نه این که اصل حکم رجم وجود ندارد.

سپس آنکه از اعظم گناهان، شرعا و عقلا، قتل است، و بزرگتر از آن رجم. و نیز هر موردی که جوازش از جانب شرع قطعاً ثابت نشده باشد. نه قتل جائز است و نه رجم، و از اکبر کبائر بشمار می رود، و قصاص آمر به آن واجب است، زیرا مباشر در اینجا ضعیف است. چون اگر آمر نباشد، مباشر قدرت قتل یا رجم را ندارد.

^۱ - زمخشری / المراد من المحصنات، الحرائر، و من العذاب، الحدّ، کقوله: ولیشهد عذابهما، فی الزّنا، و یدرؤ عنها العذاب فی اللّعان، و لا رجم علیهنّ، لانّ الرّجم لا ینتصف.

^۲ . روم، آیه ۲۸.

بنابر این از قائلین به رجم می پرسیم: چه دلیل قاطعی از ناحیه ی شارع صادر شده که دالّ بر رجم باشد؟ اگر بگوییم: عده یی از اخبار دالّ بر آن است، می گوییم: اخبار مورد نظر شما آحادند و به صدورشان از ناحیه ی شارع قطع حاصل نشده، و شاهی از کتاب ندارند، بلکه کتاب بر عدم شاهد گواهی می دهد، چنانکه گذشت و خواهد آمد.

جواب ۳۳:

ارجاع به کتاب خدا یکی از مرجحات در اخبار متعارض است، نه آن که هر خبری را باید به کتاب خدا عرضه کنیم. بسیاری از احکام قطعی و فروع در کتاب خدا و قرآن کریم نیامده است: اصل نماز، روزه، حج و ... در قرآن آمده، اما کیفیت و جزئیات رکعات، شرایط و موانع و ... نیامده است و از طریق سنت قولی و عملی ثابت شده است که این مطلب از بدایه اولیه فقه است که بر هیچ کس پوشیده نیست. رجم یک حکم شرعی ثابت شده بر زانی محصن است که از ضروریات احکام اسلامی است و سنت و فتوی بر آن متفق است و البته یک نوع قتل است اما قتل صبر نیست. دلیل قطعی شرعی و عمل شخصی پیامبر اسلام و خلفا و امیرالمومنین (علیه السلام) و فتوی فقها مجوز آن است.

شارع، ما را مأمور ساخته هر حدیثی را بر قرآن عرضه داریم، و اخبار در این زمینه متواتر معنوی است. پس واجب است چنین اخبار آحادی را به سینه ی دیوار بزنیم، زیرا در اخبار صحیحه امثال آن را «زخرف» خوانده اند و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از آنها تبریء جسته از خود نفی نموده اند. پس چگونه مسلمانی جرأت می یابد به حکم رجم مبادرت نماید که حالش این است، و آن را به دین خدا نسبت دهد؟! با آنکه دین اسلام دین رحمت و عطف و دعوت به حق و تنسیق امور اجتماع است مبنی بر عفو و احسان، مهما ممکن، و ارشاد خلق است از طریق حکمت و موعظه ی حسنه و فراهم آوردن هر چیزی که جالب خیر باشد برای تمام امت، از جمیع جهات، و دفع شرّ و فساد است قبل از آنکه احتیاج به رفعش باشد. یعنی علاج واقعه را قبل از وقوع می کند. و منشأ اکثر شرور، از فحشاء و سرقت و سائر منکرات، جهل و فقر است. پس بر علماء و اولیاء امور واجب است از طریق اشاعه ی تعلیم عموم و تربیت ملت، و انذار از ارتکاب فسوق، و برانگیختن آنها بر اکتساب تقوی، و همچنین ایجاد مشاغل سودمند و کارخانه ها و کارگاه های نافع، و مکاسب مفید و مزارع بار آورد، و هر چیزی که موجب علم و رشد و استغناء گردید، اقدام به قلع ماده ی این دو عامل ویرانگر، یعنی فقر و جهل، بنمایند. از این گذشته، رجم از اشدّ اقسام قتل صبر است که در دین اسلام اکیدا از آن نهی شده و از محرّمات است، و اخبار بسیار در این باره آمده است. از آن جمله خبر جابر بن عبد الله است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلّم نهی فرمود که جنبنده یی (از حشرات و حیوانات) به قتل صبر کشته شود.^۱

و نیز از ابی یعلی روایت شده که گفت:

^۱ - مسلم، صید، ۶۱، ۶۵ / ابن ماجه، ذبائح، ۱۰ / احمد، ج ۳ ص ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۹ / مسندا عن جابر بن عبد الله: نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یقتل شیء من الدواب صبرا.

همراه عبد الرحمن بن خالد بن ولید به نبرد رفته بودیم که چهار تن از کفار دشمن را آوردند، آنگاه دستور داد با سر نیزه آنها را زجرکش کردند. خبر این حادثه به ابی ایوب رسید وی گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که از قتل صبر نهی فرمود.

احمد حنبل این حدیث را به دو سند دیگر روایت نموده در یکی از آنها آورده است که ابو ایوب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم از زجر کش کردن حیوانات نهی فرمود. سپس ابو ایوب گفت: اگر مرغی داشتیم آن را به قتل صبر نمی کشتم^۱.

ابن اثیر در نهاییه، بعد از نقل حدیث جابر، می گوید: قتل صبر آنست که موجودی ذی روح را زنده بگیرند سپس با چیزی آنقدر بزنندش تا بمیرد^۲.

و در قاموس می گوید:

و صبر انسان و غیر او بر قتل، آنست که محبوس گردد و رمی شود تا بمیرد^۳.

جواب ۳۴:

قتل صبر حرام است و این چه ربطی به حد مُسَلَّم الهی دارد؟! ایذاء و اذیت افراد هم حرام است، اما جلد و شلاق زدن به زانی غیر محصن واجب است. این مغالطه و اجتهاد در قبال نص است.

پس شکی نیست که «رجم» از اعظم انواع قتل صبر است. چنانکه از موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده اند که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر قومی گذر کرد که مرغی زنده را هدف قرار داده با پیکان آن را می زدند، پس گفت: اینان کیانند که خدای لعنتشان کناد!^۴

جواب ۳۵:

این که رجم، قتل صبر است، قضاوت مغالطه گرانه است. نویسنده قبول دارد که اگر کسی شراب خورد، ذفب کرد و قتل هم مرتکب شد، به اتفاق فقهاء باید حد هر سه جرم بر او جاری شود: دو نوبت هشتاد ضربه شلاق بعد هم کشتن. حالا این اجزای حد است یا ایذاء و قتل صبر؟

^۱ - مسند احمد، ج ۵، ص ۴۲۲ / عن ابی یعلی قال : غزونا مع عبد الرحمن بن خالد بن الولید فاتی باربعة اعلاج من العدو ، فامر بهم، فقتلوا صبرا بالنبل، فبلغ ذلك ابا ایوب فقال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم ینهی عن قتل الصبر.

و رواه احمد بسندین آخرین و فی احدهما ان ابا ایوب قال : نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن صبر الذآبة . ثم قال ابو ایوب : لو كانت لی دجاجة ما صبرتها.

^۲ - ابن الاثیر، النهاییه، بعد نقل حدیث جابر / هو ان یمسک شیء من ذوات الروح حیا ثم یرمی بشیء حتی یموت.

^۳ - قاموس / و صبر الانسان و غیره علی القتل ان یحبس و یرمی حتی یموت.

^۴ - راوندی، نوادر / سفینة البحار / مر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی قوم نصبوا دجاجة حیه و هم یرمونها بالنبل فقال: من هؤلاء لعنهم الله.

در صورتی که قتل صبر حیوانی تا این حد موجب لعنت خدا می گردد، پس چنین لعنتی نسبت به قتل صبر انسان، بسیار شدیدتر و بدتر است.

جواب ۳۶:

قتل صبر حرام است و اجرای حدود الهی واجب است. اجرای حد را قتل صبر خواندن چه حکمی دارد؟ اگر به انکار ضروری برگردد، حکم آن ارتداد است. زانی با مجرم حکمش قتل است و قاتل قصاص می شود و این ربطی به قتل صبر ندارد، و در همین موارد هم باید به شکل متعارف قتل انجام شود و حد اجرا گردد.

مبحث ششم

قولی دیگر از جزیری و رد آن

جزیری در کتاب فقه چهار مذهب در مبحث «رأی معتزله و خوارج» می گوید: با این حدّ (یعنی حد رجم) کسی مخالفت ننموده الا بعضی از معتزله و خوارج. زیرا آنان می گویند عقوبت رجم در صدر اسلام موجود بوده سپس به قول خدای تعالی که می فرماید: به هر یک از زانیه و زانی صد تازیانه بزنید، منسوخ شد. پس دو زناکار مطلقا مستحق تازیانه اند، چه محصن باشند یا نباشند. و لکن این دلیل آنها تمام نیست مگر آنکه ثابت شود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول این آیه احدی را رجم نفرموده^۱.

جواب ۳۷:

ما می گوییم؟! گفته شما برای خودتان بماند! رجم یک حکم قطعی ثابت شده در اسلام و در فقه شیعه است و روایات عامه و خاصه هم دلیل آن است که شما فقط یکی دو روایت را دیده اید و با آقای جزیری روبرو شده اید. امامان معصوم شیعه (علیهم السلام) را نادیده گرفته اید. نمی دانم چگونه شیعه ای هستید که روایات صحاح از ائمه معصومین (علیهم السلام) را نادیده گرفته اید. فتاوی فقهای عظام، بخصوص فقهای صدر اسلام مثل شیخ طوسی (ره)، شیخ مفید (ره)، سید مرتضی و... را یا ندیده اید یا نمی خواهید توجه کنید.

ما می گوییم: حتی ثابت نشده که پیامبر صلی الله علیه و سلم قبل از آیه ی سوره ی نور هم احدی را رجم کرده باشد. و اخبار آحاد هم نه موجب علم می گردد نه عمل، مخصوصا در آنچه که مرتبط با قتل باشد. این بحث را بعدا پی خواهیم گرفت.

و اما در پاسخ این قول جزیری که می گوید: «و لکن این دلیل آنها تمام نیست...» می گوییم: دلیل قائلین به رجم تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را بعد از نزول آیه ی سوره ی نور رجم نموده، و این ثابت نشده و احدی ادّعاء نکرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از سوره ی نور کسی را رجم فرموده، مگر قولی که می گوید ابو هریره در رجم حضور یافته. در این باره نیز به تفصیل بحث خواهیم کرد. اما آنچه در اینجا ذکرش لازم است آنکه رجم، نه قبل از سوره ی نور و نه بعد از آن، ثابت نیست، و اصل، موافق نفی است، مثل اصل برائت، اصل عدم تکلیف، و استصحاب عدم تکلیف تا خلاف آن ثابت گردد.

^۱ - الجزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۶۹، مبحث رأی المعتزله و الخوارج / قال: و لم یخالف فی هذا الحدّ (یعنی الرّجم) الا بعض المعتزله و الخوارج. فانهم قالوا: ان عقوبة الرجم كانت موجودة فی صدر الاسلام ثم نسخت بقوله تعالی: الزّانیة و الزّانی فاجلّدوا کلّ واحدٍ منهما مائة جلدة. الزّانیان یستحقان الجلد مطلقا سواء كانا محصنین اولاً. و لکن دلیلهم هذا لا یتّم الا اذا ثبت ان النّبی صلی الله علیه و سلم لم یرجم احدا بعد نزول هذه الاية

جواب ۳۸:

در روایات معتبره خاصه آمده است و در برخی روایات عامه هم هست که رجم انجام شده: «زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ قَالَ: سَأَلْتُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنْ رَجُلٍ وَطِئَ جَارِيَةَ أَمْرَأَتِهِ وَ لَمْ تَهْبِئَا لَهُ قَالَ هُوَ زَانٍ عَلَيْهِ الرَّجْمُ!»؛ (زکریا بن آدم گوید: سوال کردم از رضا علیه السلام درباره مردی که کنیز زنش را وطی کرده است در حالی که به او هبه نکرده است، فرمود: زنا کرده و بر آن رجم است) ح ۳، باب حد زانی از عامه هم ... که قولشان حجت نیست روایاتی قبلا از محمد بن المثنی و ابن بشار جمعاً عن عبدالاعلی نقل کردیم از صحیح مسلم جلد ششم و جزء یازدهم باب حد الزنا و اجماع علمای عامه را بر حکم رجم محصن در همان باب نقل کردیم.

ادامه کلام جزایری:

و لکن جمهور گفته اند: همانا رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیه (الزانیة و الزانی) رجم فرموده، به دلیل آنکه ابی هریره در انجام رجم حضور داشته، در حالی که او اسلام نیاورد مگر بعد از سال هفتم هجری، و سوره ی نور در سال ششم یا پنجم نازل شده است. و محققا خلفاء راشدین، بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم، رجم نموده اند و تصریح کرده اند که رجم حد است. و آنان در این منازعه می گویند نسخ کتاب به سنت صحیح نیست، و در پاسخشان گفته می شود که سنت مشهور، بلا خلاف، کتاب را تخصیص می دهد. و در اینجا سنت، زانی را به غیر محصن تخصیص می دهد، و بر این خلاف فائده ی عملی چندانی مترتب نمی گردد^۱.

جزیری سپس در هامش این مبحث می گوید:

در «بحر» از خوارج حکایت می کند که رجم نزد ایشان واجب نیست. و همچنین ابن عربی، رحمه الله تعالی، همین مطلب را از ایشان و از برخی از معتزله مثل نظام و اصحابش، نقل کرده. اینان را هیچ مستندی نیست مگر آنکه می گویند ذکر رجم در قرآن کریم نیامده، و این باطل است. زیرا رجم به سنت متواتره ی اجماعی، و نیز به نص قرآن ثابت است، به دلیل حدیث عمر بن الخطاب نزد جماعت مسلمین که گفت: از جمله چیزهایی به رسول خدا صلی الله علیه و سلم نازل شد، رجم بود. پس ما آن را قرائت کردیم و حفظ نموده مراقبش بودیم، و رسول خدا صلی الله علیه و سلم رجم کرد و ما بعد از او رجم کردیم.

و نسخ تلاوت مستلزم نسخ حکم نمی باشد^۲.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص: ۸۰، ح ۳.

۲ - ادامه کلام الجزیری: و لکن الجمهور قالوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد رجم بعد نزول هذه الآية (الزانية و الزانى) بدليل ان ابا هريرة حضر الرجم و هو لم يسلم الا بعد سنة سبع، و سورة النور نزلت سنة ست او خمس. و قد رجم الخلفاء الراشدون بعد النبي صلى الله عليه وسلم، و صرحوا بان الرجم حد. و قد نازع هؤلاء ان الكتاب لا يصح نسخه بالسنة، و اجيب بان السنة المشهورة تخصص الكتاب بلا خلاف، و هنا خصصت السنة الزانى بغير المحصن، و هذا الخلاف لا يترتب عليه كبير فائدة عملية.

۳ - ثم قال الجزيري: حكى فى البحر عن الخوارج ان الرجم غير واجب عندهم و كذلك حكاه عنهم ايضا ابن العربى، رحمه الله تعالى، و حكاه ايضا عن بعض المعتزلة كالنظام و اصحابه. و لا مستند لهم الا انه لم يذكر فى القرآن الكريم، و هذا باطل. فان الرجم قد ثبت بالسنة المتواترة المجمع عليها، و ايضا هو

ما می‌گوییم: کلام جزیری، از اول تا آخر، مملو از اشکالات است.

اولاً؛ اینکه می‌گوید: با این «حد» کسی مخالف نیست مگر برخی از معتزله و خوارج، کلامی است غیر مجدی و بلا طائل. زیرا می‌خواهد حکم رجم را اجماعی بشمارد، و حال آنکه نظام و اصحابش از رؤساء معتزله و فقهاء ایشانند. و این عقیده‌ی جمهور معتزله است نه بعضی از آنها. و ایشان اهل تحقیق و تعمق در کتاب و سنتند، و بالجمله آنکه از علماء امت و از اصحاب تفسیر و فقه و حدیث و ارباب نظر می‌باشند. بنابراین مخالفت ایشان ناقض اجماع مورد ادعاء جزیری است.

جواب ۳۹:

اجماعی که این جا گفته می‌شود عامه فقهای اسلامی منظور است که فتاوی فریقین رجم را برای زانی محصن لازم دانسته‌اند و کتابهای آنان از این حکم پر است و شما نخواستید بید ببینید. رجم از احکام ضروری اسلام است و اجماع بر آن است، اما اینکه می‌گویید خوارج جزء این امت‌اند، در کلام بحث شده که از اسلام موجب فلاح خارج‌اند و کسانی که بر امام وقت خروج کرده‌اند محکوم به ارتداد‌اند. تعجب است که نویسنده دانسته یا ندانسته! عقیده خوارج را ناقض اجماع فقهای فریقین شمرده. در مثل آمده است: الفریق یتشبث بکل حشیش. برای رد حکم رجم، چون دلیل محکمی در برابر روایات فریقین و اجماع فقها نداشته به این حرفهای بی وزن متمسک شده است.

ثانیاً؛ خوارج هم از این امتند و مخالفت آنان نیز ناقض اجماع مورد ادعاء می‌باشد. پس اگر معتزله و خوارج از چنین اجماعی خارج شوند، اجماع متحقق نمی‌گردد و استدلال به آن خطاء واضح است. ثالثاً؛ اجماعی را که به اقرار قائلین به حجیت آن، حجت قرار داده‌اند، اجماعی است که بنائش بر آیه یا خبر، محتمل نیست. پس اگر چنین احتمالی برود، بحث و فحص در آیه یا خبری که استناد به آن شده، واجب می‌آید. و شکی نیست که اجماع مورد استناد جزیری و غیر او، در موضوع رجم، از این قبیل است.

جواب ۴۰:

اجماع مستند وقتی گفته می‌شود که مجمعی به سند هم اشاره کرده باشند، اما اگر مسأله‌ای اجماعی بود در مقام فتوی، چند روایت هم در همان مطلب آمده بود آن اجماع را مستند نمی‌گویند، و اگر اجماع، مستند به خبر و آیه شد، اجماع نیست، آن خبر و آیه حجت است نه اجماع. این مطلب الفبای اصول فقه است.

پس باید به کتاب و سنت مراجعه کنیم. و اما در کتاب اشاره‌ی بی‌رجم نشده. در سنت هم چیزی در این باره نیست مگر اخبار آحادی که متعارضند و ضعیف و غالباً به قول عمر منتهی می‌گردند، که صدور آنها از وی به اثبات نرسیده و بدان عنایت و توجهی نمی‌شود، زیرا نه مفید علم است و نه ظن و نه موجب عمل می‌گردد.

ثابت بنص القرآن لحديث عمر بن الخطاب عند الجماعة أنه قال: كان مما انزل على رسول الله صلى الله عليه وسلم آية الرجم، فقر أناها و حفظناها و وعيناها و رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم و رجمنا بعده. و نسخ التلاوة لا يستلزم نسخ الحكم / انتهى.

رابعاً؛ اینکه می‌گوید: «عقوبت رجم در اسلام موجود بوده سپس به این قول خدای تعالی الزانیة و الزانی نسخ شده»، مردود است. زیرا چنین عقوبتی از عهد نبی صلی الله علیه و آله، نه قبل از سوره ی‌نور و نه بعد از آن، به اثبات نرسیده و اخبار آحاد مفید هیچ فائده‌ی نیست. زیرا غایت مفاد آن حصول ظنّ است در پاره‌ی بی‌موارد، نه در این مورد، که به فرض تحقّقش به نصّ کتاب « لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً »^۱.

خصوصاً نسبت به قتل، به سبب آنکه، بعد از کفر و نفاق، گناهی عظیم تر از آن نیست. پس آیا بر مؤمن جائز است با اعتماد به ظنّ مزعوم، مبادرت به قتل نفس نماید، یا بر آن فتوی دهد؟!

جواب ۴۱:

اخبار آحاد نیست بلکه تواتر معنوی است؛ به خصوص اخبار خاصه، و موضوع به اثبات رسیده است و ظن و گمان نیست که نویسنده تصور کرده است. به اجراء حد الهی تاکید شده است و رجم هم حد الله اکبر است.

حال اگر قاضی و غیر او در محکمه‌ی قضاء الهی عذر آورد که من جرأت نکردم کسی را رجم کنم، زیرا نزد من ثابت نشد که شارع بدان امر کرده باشد، و برایم چیزی جز ظنّ حاصل نیامد، و اتباع ظنّ هم به صریح کتاب نهی شده، بدین سبب اقدام به رجم ننمودم، و به آنچه کتاب تصریح کرده، یعنی ضرب تازیانه، آن هم پس از شهادت شهود، اکتفاء نمودم، عذرش، عقلا و شرعاً، مقبول است. ولی اگر برای حکم به رجم چنین عذر آورد که ظنّ حاصل از اخبار آحاد اقتضاء نمود حکم به رجم کنم و جان انسانی را به قتل صبر، یا هر قتلی، نابود کنم، با اینکه کتاب خدا از این حکم خالی است، عذرش پذیرفته نیست و حجتی برای عمل خود ندارد، نه نزد خالق نه نزد خلق.

جواب ۴۲:

قاضی اگر مجتهد جامع شرایط باشد، برای او قطع حاصل است که رجم از ضروریات احکام اسلام است. ضمن آن که در متن قانون مدون یا فتوای فقهاء آمده است و اگر قاضی منصوب و غیر مجتهد است - مثل بسیاری از قضات فعلی ما - لازم است طبق قانون مدون و آئین دادرسی عمل کند و اگر در قانون نیافت، طبق قانون اساسی لازم است به فتوای فقهاء عمل کند که رجم را برای زانی محصن لازم می‌دانند و قوی‌ترین حجت را نزد خدا و خلق دارد.

خامساً؛ ما این قول او را هم که می‌گوید: «دلیل آنها تمام نیست»، مردود می‌دانیم، زیرا ما در این حکم، محتاج ثبوت رجم بعد از نزول سوره ی‌نور، هستیم، که آن هم ثابت نیست بلکه ظنّ هم نسبت به این مسأله حاصل نشده، تا چه رسد به علم. با آن که رجم، حتی قبل از سوره ی‌نور هم ثابت نیست، چونکه در دست ما چیزی جز اخبار آحاد نمی‌باشد که نه موجب علم است نه عمل.

جواب ۴۳:

^۱ - یونس، ۳۶ / النجم، ۲۸.

اگر در دست شما چیزی نیست، ظاهراً نخواسته اید ببینید والا در کتب روایی و فتوایی فقهای عامه و بخصوص فقهای خاصه قدیمه و حدیثاً روایات فراوان دارد و فتاوی مورد اتفاق هست که رجم حکم زانی محصن است. رجوع کنید چیزهای زیادی به دستتان خواهد آمد.

سادسا؛ اینکه می گوید: «و لکن جمهور گفته اند...» قولی است نادرست و مطعون فیه، و جای غایت تعجب و حیرت است، زیرا حضور ابی هریره در اجراء رجم به هیچ وجه ثابت نیست. بر فرض آنکه صحت اسناد رؤیت به ابی هریره را هم بپذیریم، قول او بی اعتبار است، و همانطور که گفتیم، حتی در مطلق حقوق مردم نمی توان به خبر واحد عمل کرد تا چه رسد به آنچه که به نفوس تعلق دارد. سپس آنکه اسلام ابی هریره بعد از نزول سوره ی نور ثابت نشده
سابعاً، می گوید: «خلفاء رجم کردند»، از او می پرسیم: کجا ثابت شده است که یکی از خلفاء رجم کرده باشد؟! آیا همه ی این باطیل نشأت گرفته از تمسک به روایات آحاد ضعاف نیست که چیزی را ثابت نمی کنند؟! تازه اگر ثابت شود که یکی از ایشان هم یکبار رجم کرده، عمل او تا زمانی که استنادش به حکم شرعی محقق معلوم، ثابت نگردد و متحقق نشود، حجت نیست.

جواب ۴۴:

مفاد روایات را باطیل گفتن چه حکمی دارد؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در چندین مورد رجم را اجرا کرده اند و عمل ایشان حجت است و صادقین (علیهم السلام) در روایات فراوان این حکم را فرموده اند. مگر اخبار خاصه را حجت نمی دانید؟ اگر شیعه هستید حجت اخبار خاصه معتبرتر از اخبار عامه است. اخبار عامه بیشتر ظرف ورود حکم خاصه را مشخص می کند که در اجتهاد نقش دارد.

ثامناً؛ می گوید: «آنان در این منازعه می گویند نسخ کتاب به سنت صحیح نیست، و در پاسخشان گفته می شود که سنت مشهور، بلا خلاف، کتاب را تخصیص می دهد. و در اینجا سنت، زانی را به غیر محصن تخصیص داده»، که این هم کلام فاسد باطلی است، زیرا نسخ کتاب به سنت مشهوره، نسخ معلوم مقطوع است به مطنون، و این مخالف عقل و نقل بوده، بلکه این دو آن را نفی می کنند. مراد جزیری هم از «نسخ» در اینجا، همان طور که گفته، تخصیص است. لکن اطلاق نسخ بر تخصیص، نادرست است. آری تخصیص آیه به سنت متواتره ی قطعیه، غیر از نسخ است، بلکه بیان آیه می باشد. مثل تخصیص آیه ی ارث به غیر قاتل مورث و کافر، به سنت یقینیّه. یعنی هرگاه سنت متواتره از اول امر وجود داشته باشد، که همان عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، آنگاه می توان گفت چنین تخصیصی از جانب شارع ثابت است. و اما در مسأله ی رجم اینگونه نیست، زیرا کسانی که رجم را ثابت می دانند، به آیه ی نور استناد می کنند و آنرا به غیر زانی محصن و زانیه ی محصنه تخصیص می دهند، و در این مورد هم به اخبار آحاد استدلال می نمایند، که این نیز به نوبه ی خود باطل است، چنانکه ذکرش رفت.

جواب ۴۵:

تخصیص آیه شریفه سوره نور «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا»^۱؛ (هر یک از مرد و زن زناکار را صد تازیانه بزیند) به زانی غیر المحصن، توسط روایات فراوان از صادقین (علیهم السلام) و سایر امامان رسیده که اگر حداقل به کتاب وسائل جلد، باب حد

۱. نور، ۲.

زنا^۱ مراجعه می‌گردید و ابواب متعدد آن را می‌دیدید تردید نمی‌کردید که این تخصیص درست است و نظیر آن در فقه کم نیست.

مضافاً بر اینکه ما حتی یک خبر هم نیافتیم که بعد از نزول سوره ی نور رجمی صورت گرفته باشد، چنانکه وقوع این حدّ، قبل از سوره ی نور هم ثابت نیست. پس رجم مطلقاً ثابت نیست. تا سعا؛ می‌گوید: اینان را هیچ مستندی نیست مگر آنکه می‌گویند ذکر رجم در قرآن کریم نیامده، و این باطل است. زیرا رجم به سنت متواتره ی اجماعی، ثابت است...

در پاسخ این ادعاء می‌گوییم: این از شگفت‌انگیزترین شگفتی‌ها است!! آیا ممکن است کتاب هادی که در آن تفصیل و تبیان هر چیزی هست، متعرض حکم زانی محصن نگردد، با آنکه این نوع از زنا بسیار بزرگتر و پلیدتر و قبیح‌تر و هولناکتر از زنا ی غیر محصن است. بلکه از جهت فساد، زنا ی غیر محصن یکی است و زنا ی غیر محصن بیش از هزار. پس استدلال به عدم وجود آن در قرآن، برای اثبات نفی رجم در غایت قوت و صحت می‌باشد، بالخصوص عدم ذکرش دلیل قاطعی است بر نفی رجم و تعمیم حد زانی. بی تردید این زنا، یعنی زنا ی دو محصن، به کلی اساس نظام خانواده را منهدم می‌سازد، و بناء مجتمع انسانی را بی نهایت فاسد می‌نماید، و بین والدین و اولاد تفرقه ی شدید ایجاد کرده، شرف حسبی را زایل، و بنیان مرصوص خانوادگی را تخریب می‌نماید، و فسادش بیش از آنست که قلم بتواند تحریر کند، یا زبان از عهده ی تقریرش برآید. پس آیا معقول است شارع حکم چنین امر بزرگی را وانهد و ذکری از آن در کتابش نیاورد، و زنا ی مجرد از احسان را، بدون نصب قرینه متذکر گردد، و حکم زنا ی دو محصن را به اخبار آحادی احاله دهد که قول فصل نبوده قاطع اختلاف و خصومت نمی‌باشد؟!

جواب ۴۶:

این که زنا ی محصنه بیشتر از زنا ی غیر محصنه است، خلاف است. وقوع خارجی هم نقشی در حکم ندارد. بسیاری از احکام هم در قرآن نیامده و از طریق سنت قولی یا فقهی ثابت شده است که در فقه بخصوص در فروع فرای آن است.

سوگند که چنین فتوایی افتراء غیر عمد مفتی بر خدا است. بلکه ناشی از جهل و عدم تبیین و تحقیق است و گفته‌بی است از روی بی‌دانشی که خداوند در آیات عدیده از آن نهی فرموده، مثل: **وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ^۲**. زیر استناد چیزی به خداوند، بدون ثبوت، افتراء ظالمانه به او است و مفتی، طبق آیات کثیره^۳، از هر ظالمی ظالم‌تر است، و «افتراء به خدا» نسبت دادن چیزی است به او که صدورش از جانب وی ثابت نشده باشد. حکم «رجم» نیز چنین است.

^۱. وسائل الشیعة (چاپ مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق)؛ ج ۲۸؛ ص ۶۱، أَبْوَابُ حَدِّ الزَّانَا.

^۲ - و اینکه بر خدا نگویند آنچه را نمی‌دانید. البقره، ۱۶۹/ الاعراف، ۳۳.

^۳ - چند آیه از آن را پیش از این، در همین فصل آوردیم.

جواب ۴۷:

استبعاد حکم قطعی ثابت را تغییر نمی دهد. قسم و سوگند شما دلیل برای خودتان است. با چه جرأتی فقها را مفتی می خوانید؟!

یعنی از طریق سنت متواتره ی اجماعی به اثبات نرسیده .

جزیری همچنین معتقد است که سنت مشهور، کتاب را تخصیص می دهد... ولی به این مثل سائر در زبان فقهاء توجه ننموده که : ربّ مشهور لا اصل له ^۱. از طرف دیگر، این چه تواتری است در مسأله؟! و حال آنکه شرط تواتر آنست که عدّه ی روایتش، از اول صدور، به اندازه یی باشند که اتفاق آنها بر کذب ممتنع باشد. و اما خبری که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شایع شد و به عده ی کمی منتهی می گردد، متواتر نیست ، با آنکه این مقام اقتضاء می نمود اکثر اصحاب آنرا روایت کرده اختلافی بین ایشان واقع نگردد. زیرا این حکم مربوط به از بین بردن نفوس است، و واضح است که به حدّ تواتر نرسیده.

جواب ۴۸:

قبلا گفتیم که روایت به خصوص از طرق خاصه متواتر معنوی است و به اثبات رسید. حداقل ابواب حد زنا در وسائل

الشیعه را می دیدید.

و در پاسخ این کلام جزیری که می گوید:

و نیز به نصّ قرآن ثابت است ، به دلیل حدیث عمر بن الخطاب نزد جماعت مسلمین که گفت: از جمله چیزهایی که به رسول خدا صلی الله علیه و سلم نازل شد رجم بود.

می گوییم: این سخن از گفته های سابق او عجیب تر است. آیا ممکن است بر امر خطیری مثل این حکم، فقط عمر مطلع شود. و حال آنکه اگر از رسول صلی الله علیه و آله صادر شده بود، همانند خورشید در میان روز، در بین اصحاب شیوع می یافت. از این گذشته ، صدور این کلام از عمر نیز معلوم نیست، زیرا این هم از جمله ی اخبار آحاد است که موجب حصول علم نمی گردد، مخصوصا اگر قرینه یی بر فسادش موجود باشد. و آیا قرآن ، به قول یکی از صحابه ثابت می گردد؟! اگر اعتقاد بر حقانیت این حکم داشتند چرا آن را در قرآن ثبت ننمودند، در حالی که عمر توانا و سختگیر بود. پس اگر آیه ی رجم نزد وی ثابت بود هر آینه آن را در قرآن جای می داد. و چگونه، در زمانی که همه ی گوشها آماده بود تا آیه یی نازل شود و آن را بشنوند و بخوانند و به گوش هوش بسپارند، احدی غیر از عمر آن را نشنید؟! آیا معقول است تلاوت آیه یی منسوخ گردد و حکمش، بی هیچ دلیل قاطعی، الی الابد باقی بماند؟! انگیزه و سبب نسخ تلاوت این آیه و ابقاء حکمش چه بوده، و به چه دلیلی حکم آن باقی مانده؟! همه اینها موهن خبر منسوب به عمر، و مثبت فساد و مجعول بودن آنست. وقتی جزیری می گوید: این حکم به نصّ کتاب ثابت است، و قول منسوب به عمر منصوص کتاب می گردد، پس باید به حال اسلام گریست و زاری کرد.

^۱ - چه بسیار مشهوری که اصلی ندارد.

اصل حکم رجم یک مطلب است و این که آیه قرآنی داشته باشد، مطلب دیگری است. شیعه تحریف قرآن کریم را در هیچ شکل و صورتی قبول ندارد و قرآن را کامل و محفوظ از هر کاستی و فزونی (حتی یک حرف و کلمه) می‌داند، اما عامه نسخ قرائتی گفته اند و خودشان معتقد به نوعی تحریف هستند. در هر صورت، بحث بود و نبود این آیه در قرآن، ربطی به اصل حکم رجم که از ضروریات و قطعی است ندارد، و نبودن در متن قرآن، مانع اصل حکم نیست؛ زیرا اکثر احکام در متن قرآن نیست. حداقل بحث فقیه معاصر مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی را در این مسأله می‌دیدید و منصفانه تر بحث می‌کردید تا تعجب بی جای شما رفع می‌شد.

پرسش دیگر آنکه چگونه صحابه آیه ی رجم را در کتاب خدا داخل نمودند و همه اتفاق کردند که در قرآن جایش ندهند؟! از جزیری می‌پرسیم: آیا تو و امثال تو، از جمیع اصحاب نبی و حاضرین و حافظین، به هنگام نزول قرآن، نسبت به قرآن بصیرتری؟! شگفتا که چگونه آیه ی رجم از سمع و بصر همه ی صحابه مخفی ماند، تا اینکه عمر، بعد از گذشت مدتی از عهد رسول صلی الله علیه و آله آن را تلاوت کند؟! و چگونه احدی از اصحاب با او موافقت نکرد؟! سپس می‌پرسیم آیا شما عرب نیستید؟! آیا احدی از عرب را دیده اید، حتی از جهال ایشان، که به چنین عبارت سخیف و زشتی تکلم کند؟! (پیرمرد و پیرزن، هرگاه مرتکب زنا شوند البته آنها را سنگسار کنید)^۱. آیا هیچ انسان عربی به خود اجازه می‌دهد این عبارت را از لغت عرب بشمار آورد، تا چه رسد که آن را هم سنگ و هم طراز کلام فصیح و بلیغ قرآن بدانند؟! سوگند که چنین نخواهد کرد!

سوگند هم یکی از ادله نویسنده است.

قرآن معجزی که فصحاء و بلغاء عرب، از اینکه سوره ی کوتاهی مثل آن بیاورند، عاجزند؟! از تو می‌پرسیم، ای کسی که خود را محقق می‌شماری، آیا این جمله را از نص کتاب می‌دانی؟! کتابی که:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ^۲.

آیا به خود اجازه می‌دهی، عیاذا بالله، که بگویی خدای عز و جل به عهدش وفاء نکرده است وقتی که می‌فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ^۳.

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ^۴.

پس چگونه تلاوت این حکم از قرآن ساقط شده است؟! بنابر آنچه مذکور شد، عمر هم که از فصحاء عرب محسوب می‌شد، چنین سخنی نگفته و انگیزه ی جعل هم نداشته. پس این نسبت افتراء است به او.

^۱ - الشيخ و الشیخة اذا زنيا فارجموهما البتة.

^۲ - هیچ باطلی بر آن نمی‌آید، نه از پیش رو و نه پشت سر، فرود آمده از جانب خدای حکیم حمید است / فصلت ، ۴۲.

^۳ - ما خود ذکر (قرآن) را نازل نمودیم و ما خود نگهدارنده آنیم / الحجر ، ۹.

^۴ - کلام پروردگارت به راستی و درستی تمام و کامل شد، هیچ تبدیل دهنده بی برای کلمات او نخواهد بود / الانعام ، ۱۱۵.

و نیز می‌گوییم: این خبر دلالت بر رجم دو محصن نمی‌کند، زیرا می‌گوید: «الشیخ و الشیخة»، در حالی که «محصن و محصنة» جوانان و پیران را هر دو شامل می‌شود ولی فقہائی که به رجم فتوی می‌دهند، آن را به محصن بودن مقید می‌سازند، چه جوان باشد یا پیر. اینان چگونه و از کجا این حکم را تعمیم داده‌اند؟ سپس می‌پرسیم: حدّ شیخوخت و پیری کدام است؟ و در چه سنی «شیخ و شیخة» بر انسان اطلاق می‌گردد؟! در شصت سالگی یا هفتاد سالگی یا هشتاد سالگی یا بیشتر؟ بناء بر این از چنین ابهامی «حکم» مستفاد نمی‌شود! گذشته از این، ممکن است «شیخ و شیخة» محصن نباشند. زیرا در آخر خبر فقط می‌گوید «آنها قضاء شهوت کرده‌اند». و چه بسا قبلاً قضاء شهوت نموده‌اند، ولی وقتی مرتکب زنا شده‌اند محصن نبوده‌اند. در صورتی که شرط این حکم آنست که در حین ارتکاب زنا محصن باشند.

جواب ۵۰:

برای پیری، صدق عنوان، عرفی است؛ مثل بسیاری از عناوین موضوعات احکام شرعی سنت بر مطلب دلالت دارد اگر کتاب با روح آن نباشد.

در اینجا ما جمیع اهل لغت عرب را، از عوامّ و خواصّ، فرا می‌خوانیم و از ایشان می‌پرسیم: آیا احدی از عرب، از فصحاء و ادباء و جهال ایشان، مثل این کلام مضحک را (الشیخ الشیخة اذا زنيا فارجموهما البتّة، فانّهما قد قضيا الشّهوة) بر زبان جاری می‌سازد؟! خواهی دید هیچ یک از آنها این کلام را صادر از اهل لغت عرب نمی‌شمارد.

جواب ۵۱:

این عبارت در سنت و روایات آمده است نه به عنوان قرآن، و قبلاً گفتیم که بود و نبود حکم در قرآن، ربطی به اصل حکم ندارد. هر حکمی لازم نیست در قرآن باشد؛ قرآن و سنت دو یادگار پیامبرند که تمسک به هر دو نجات‌بخش است نه به یکی از آنها.

پس آیا در عقول فقهاء قائل به رجم درست است که این کلام را کلام الهی معجزی بشمار آورند که افصح فصحاء را، که عرب حجاز و نجد و تهامه و غیر آنند، به عجز آورده که سوره‌یی همانند آن بیاورند. کتابی که رسول خدا به وسیله‌ی آن عامّه‌ی مردم، خصوصاً فصیح‌ترین عربها را به مبارزه طلبیده بر آنها غلبه نمود و از آنان خواست سوره‌ی کوچکی مثل آن بیاورند، ولی نتوانستند. و در نصّ همین کتاب می‌گوید:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.

در عالم چه چیزی عجیب‌تر از این است که عرب و به خصوص فقهاء و ادبائشان، که علم بلاغت را خوانده و کتابهای ارزشمندی در این زمینه تألیف و تصنیف نموده‌اند خرافه‌یی را بپذیرند که به ندای بلند فریاد می‌زند که

۱ - بگو اگر انس و جن گردهم آیند تا مثل این قرآن را بیاورند، نخواهند آورد، حتی اگر بعضی پشتیبان بعض دیگر شوند/ الاسراء، ۸۸.

جاعلش نه تنها عرب نبوده بلکه عجمی صرف بوده و به حدی از لغت عرب بی اطلاع که نتوانسته است یک عبارت منطبق با لحن و کلام عرب بسازد! آری! این نیز تصدیق است برای کتاب معجز. قطعاً خداوند زبانش را گنگ ساخت تا نتواند عبارتی عربی جعل کرده موجب اضلال خلق گردد! و شگفت انگیزتر از همه ی اینها افتاء فقهاء است به استناد این خبر منحول مجعول. تازه به مضمون آنها اکتفاء ننموده، به وجوب رجم محصن و محصنه، پیر باشد یا جوان، فتوی داده اند!

نکته ی دیگر آنکه در این خبر ذکری از «احسان» نیامده. حقیقت چه غریب است اسلام که چنین بلاء عظیمی از امثال این مجعولات و منحولات و سیل فتاوی آن را فرو گرفته است! فتاوی که مستند به کتاب و سنت قطعی و اصول عقلیه نیست، بویژه در مسائل متعلق به نفوس، که خدای تعالی فرموده:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا.

بنابراین کشتن به حق همانست که کتاب خدا تصریح نموده، و جز آن گناهی است که، بعد از کفر و نفاق، از اعظم گناهان محسوب می گردد.

این را نیز به تأکید تکرار کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ادروا الحدود بالشبهات، حدود را به شبهه ها دفع کنید.

آیا این مورد از موارد شبهه نیست؟! ای کاش می دانستم چه جوابی برای روز حساب در محکمه ی عدل الهی آماده کرده اند؟! آیا در دلهایشان مثال ذره بی خوف از سوال و مواخذه و عقوبت و عذاب وجود ندارد؟! اگر بگویند ما خوف آن داریم که حدی از حدود خدا را ترک نماییم، در پاسخشان خواهیم گفت: آیا دلیل شما همین خبری است که حالش برایتان معلوم گشت؟! اگر گمان می برید که مسؤولید، جوابتان در محکمه ی خداوند این باشد که حکم رجم نه از کتاب تو و نه از سنت قطعی ی صادره از رسول تو، برایمان ثابت نشد. بنابراین ما جرأت نکردیم نفسی را بدون دلیل قاطع بقتل رسانیم.

جواب ۵۲:

از سنت قطعی ثابت شده که هم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و هم خلفای راشدین، حکم فرموده و اجرا کرده اند و حکم را بیان بخصوص از طرق خاصه کرده اند. گویا نویسنده، سنت را اختصاص به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می داند.

آیا به ذهن شما خطور نکرده است که اگر آنچه را نمی دانید به خدا نسبت دهید، فتوایتان شما را به عذاب خدا گرفتار می سازد؟! و حال آنکه در کتاب خدا، از قول به غیر علم نهی شده اید، نه یکبار و نه در یک آیه. خداوند ما را

^۱ - هر کس نفسی را بقتل رساند بی آنکه کسی را کشته یا فساد ی کرده باشد، گویا همه مردم را کشته است / المائدة، ۳۲.

از تاخت و تاز در راه های هلاک و پرتگاه های ضلال ، و اسناد به خدا، بدون برهان واضح و دلیل روشن ، نجات
بخشد!

سر این قصه ی جان سوز نگفتن تا کی سوختم سوختم این راز نهفتن تا کی^۱

^۱ - وحشی بافقی.

مبحث هفتم

نقش یهود در دسیسه کردن اخبار رجم

دور نیست که اخبار رجم از جمله روایاتی باشد که یهود در برخی کتب اسلام دسیسه کرده اند. زیرا در تورات حکم به رجم، در موارد عدیده، آمده که برخی از آنها را ما در کتب دیگر خود نقل نموده ایم. و چون حکم رجم امری بود مورد تنفر و اشمئزاز جمیع ارباب عقول، و به سبب همین حکم هم تورات مورد احتمال وضع و جعل قرار داشت، از عهد معاویه، یهود اخبار رجم را وضع نمودند تا بتوانند بگویند اسلام هم، در زناى محصن، حکم به رجم کرده است. بلکه ادعا نمایند که اسلام بسیاری از احکامش را از تورات گرفته است. ولی ما، به نصّ قرآن، قطع داریم که تورات تحریف شده و مشتمل بر مجعولات و موضوعات و خرافات است، و حکم رجم در چند موضع از این مجعولات آمده است.

آیا هیچ صاحب عقلی می پذیرد که قرآن حکم زناى غیر محصن و محصنه را بیان کند، و حکم دو محصن را وانهد؟! در صورتی که این زنا، همانگونه که ذکرش رفت، موجب اختلاط انساب است و آبروی زن و مرد و شرفشان را محو می کند، و مفاسد آن به شمار نیاید. پس سزاوارتر آن بود که ذکرش در کتاب بیاید و حدی برای مرتکبش تشریح گردد. بنا براین شکی نیست که این نوع از زنا هم حدش همانست که در کتاب مذکور شده و در این صورت برای رجم جایگاهی باقی نمی ماند. اگر بگوییم زناى احصان فسادش بسیار بیشتر از زناى مجرد است، پس باید حدش هم بزرگتر باشد، می گویم: هرگاه حدّ زنا وضع شود، دیگر فرقی بین شدید و اشد آن نیست. آیا نمی بینی در قصاص نفس، افراد مساوی هستند؟ یعنی برای قاتل بیش از یک قصاص و کشتن نیست، چه مقتول مؤمن و متقی و عالم و نافع برای بشر باشد، یا فاسق جاهلی باشد که فائده یی در وجودش نیست. حکم زنا هم همین طور است

جواب ۵۳:

وقتی سنت - بخصوص روایات معتبره ائمه معصومین (علیهم السلام) - را نادید بگیرند و با عقل فردی و سلیقه ای نظر بدهند، نتیجه همین می شود که ایشان گفته اند؛ اما صریح روایات خاصه در باب های حد زنا و دهها روایات دیگر مانند «الرَّجْمُ حَدُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ وَالْجَلْدُ حَدُّ اللَّهِ الْأَصْغَرُ»؛ (سنگسار حد بزرگ الهی، و تازیانه زدن حد کوچک الهی است) جلد را اختصاص به غیر محصن و رجم را اختصاص به محصن داده اند و تخصیص در قرآن و اطلاقات آن با سنت قطعیه فراوان است.

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۳۸ باب التحدید؛ الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۷، ص ۱۷۵، باب التحدید و ج ۱۴، ص ۱۲، ح ۱ - باب التحدید و ج ۱۴، ص ۱۵، ح ۲ - باب الرجم و الجلد و من یجب علیه ذلک؛ تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۱۰، ص ۵، ح ۱ باب حدود الزنی؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القدیمة)، ج ۱۰، ص ۵، باب ما یجب به التعزیر و الحد و الرجم و القتل و النفی فی الزنا و ج ۱۰، ص ۱۸، باب ما یجب به التعزیر و الحد و الرجم و القتل و النفی فی الزنا ...؛ الوافی، ج ۱۵، ص ۲۳۷، ح ۱ ... و ج ۱۵، ص ۲۳۷، ح ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۱۶، ح ۲ باب أن کل من خالف الشرع فعلیه حد أو تعزیر ... و، ج ۲۸، ص ۶۱، ح ۱ باب أقسام حدود الزنا و جملة من أحکامها ...؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۱۶، ص ۱۴، ح ۱۸؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۳، ص ۲۶۵، ح ۱۰ ... و ج ۲۳، ص ۲۶۶، ح ۱ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۶، ص ۴۳، باب ۷۰ حد الزنا و کیفیة ثبوتہ و أحکامه ...

مبحث هشتم

اخبار شیعه در رجم

در این مبحث به ذکر چند خبر درباره رجم، از طریق شیعه امامیه می پردازیم:

هشام بن سالم از سلیمان بن خالد روایت کرده که گفت:

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم آیا در قرآن رجم هست؟

گفت: آری! گفتم: چگونه است؟

گفت: پیرمرد و پیرزن را رجم کنید^۱.

علی بن ابراهیم از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت:

رجم حد اکبر خداوند است و جلد حد اصغر او^۲.

ما خبر اول را مردود می شماریم و دلایل آن را در مبحث رد حدیث از طرق عامه آوردیم. حدیث دوم هم در دو موضع مجهول است. اول آنکه «بعض» شناخته شده و مورد اعتماد نیست. دوم آنکه چگونه کتاب خدا حد اصغر را ذکر و حد اکبر را رها کرده؟ و این محال است.

محمد بن عیسی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت: رجم حد اکبر خداوند است و جلد حد اصغر او، و هرگاه مرد مُحصن زنا کند سنگسار می شود و تازیانه نمی خورد^۳.

در منتهی الامقال می گوید: ابو جعفر بن بابویه از ابن الولید نقل می کند که گفت: آنچه را محمد بن عیسی به تنهایی از کتب یونس و حدیث او روایت می کند، بر آن اعتماد نمی شود. و شیخ طوسی در فهرست می گوید: ضعیف است. ابوجعفر بن بابویه وی را از رجال نوادر الحکمه مستثنی کرده و گفته است: حدیثی که به وی اختصاص داده شده روایت نمی کنم. و گفته شده وی بر مذهب غُلاه بوده، و بعضی او را توثیق کرده اند^۴.

در هر حال به روایتش اعتماد نمی شود علاوه بر این که اخبار آحاد نیز موجب علم نمی گردد. و اما حسین بن سعید را صاحب منتهی المقال توثیق نموده و گفته است:

^۱ - من لا یحضره الفقیه / هشام بن سالم عن سلیمان بن خالد، قال: قلت لابی عبد الله علیه السلام فی القرآن رجم؟ قال: نعم! قلت کیف؟ قال: الشیخ و الشیخة فارجموهما.

^۲ - کافی، تهذیب / علی بن ابراهیم عن ابیه عن بعض اصحابه عن عاصم بن حمید عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الرجم حد الله الاکبر و الجلد حد الله الاصغر.

^۳ - کافی / تهذیب / محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید، عن النضر عن عاصم بن حمید، عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الرجم حد الله الاکبر و اعجل جلد حد الله الاصغر و اذا زنی الرجل المحصن رجم و لم یجلد.

^۴ - منتهی المقال فی احوال الرجال / ابوجعفر بن بابویه ذکر عن ابن الولید انه قال: ما تفرد به محمد بن عیسی من کتب یونس و حدیثه لایعتمد علیه. و قال الشیخ الطوسی فی الفهرست: ضعیف. استثناء ابوجعفر بن بابویه من رجال نوادر الحکمه و قال: لا اروی ما یختص بروایتیه. و قیل انه کان یدهب مذهب الغُلاه، و بعضهم و ثقه.

جواب ۵۴:

اگر تنها همین روایت بود، سخن شما قابل پذیرش بود، اما ده ها روایت صحاح و موثق دیگر وجود دارد و مطلب، مورد تواتر معنوی است و به راحتی نمی توان اصل حکم را رد کرد.

برخی از اصحابمان را دیده‌ام که روایتش را حَسَن می‌شمارد، به سبب آنکه ممدوح است و در آن نظری واضح می‌باشد.^۱ (یعنی مدح او نوعی نیست که روایتش را حَسَن بدانیم).

دو مسأله این راوی را از درجه اعتبار ساقط می‌کند، یکی وقوع اختلاف نسبت به او، و دیگر آنکه قَدَح مقدّم بر مدح است.^۲

محمد بن عیسی از سَمَاعَه از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت:

مرد و زن آزاد اگر مرتکب زنا شوند، به هر یک از آنها صد تازیانه زده می‌شود، ولی محصَن و محصَنَه سنگسار می‌شوند.^۳

حال محمد بن عیسی و سَمَاعَه^۴ را متذکر شدیم، و این خبر هم از سَمَاعَه منقول است و با خبر سابق یکی است.

به اسناد سابق، علی بن ابراهیم از عبدالله بن سنان، از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت:

رجم در قرآن، قول خدای عز و جل است که شیخ و شیخه اگر زنا کنند البته آنها را سنگسار کنید زیرا قضاء شهوت نموده‌اند.^۵

در مبحث بررسی روایات عامه، این خبر را به تفصیل تحلیل نمودیم و حال رُواهِ شیعه ی آن را هم در همین مقال آوردیم. قابل ذکر است که آنچه بر سر عامّه آمده، از ورود احادیث مجعوله در کتبشان، مثل آن نیز بر سر شیعه آمده و تصانیفشان مملوّ از اخبار مجعوله شده و هنوز هم اقدام جدی به منظور پاکسازی آنها بعمل نیامده است.

جواب ۵۵:

آقای نویسنده! اگر شما اطلاع ندارید تقصیر از خودتان است؛ بسیاری احادیث مجعول و دخیل هم توسط امام باقر، امام صادق و امام رضا (علیهم السلام) اصلاح و رد و اثبات شده، و قریب هزار سال، صحت و فساد روایات بررسی شده و امروز به راحتی خبر مجعول و خبر صحیح قابل جدا کردن است؛ اما اصل حکم رجم تنها به آنچه شما مجعول می‌دانید مستند نیست بلکه به روایات صحاح متواتر لفظی و معنوی مستند است. امید است کمی وقت بگذارید و خالی از گرایش، به مدارک اصیل

^۱ - رأیت بعض اصحابنا يعد روايته في الحسن بسبب انه ممدوح وفيه نظر واضح.

^۲ - بیان این مطلب را در فصول پیشین آورده‌ایم.

^۳ - کافی / تهذیب / علی ابن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس عن سماعه عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الحر و الحره اذا زنيا جلد كل واحد منهما ماه جلد، فاما المحصن و المحصنه فعليهما الرجم.

^۴ - حال سَمَاعَه را در روایت، در مبحث ارث زوجه (صفحه ۴۳۳) همین کتاب آوردیم.

^۵ - کافی / تهذیب / و بالاسناد السابق، علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس، عن عبدالله بن سنان، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الرجم في القرآن قول الله عز وجل: اذا زنيا. الشيخ و الشيخه فارجمو هما البته فانهما قضايا الشوهه.

اسلامی بخصوص شیعی و هم کتب روایی و کتب فتوایی مراجعه کنید. اگر این کار را انجام دهید، یقین پیدا خواهید کرد که رجم از احکام ضروری اسلام است و اشتباهتان اصلاح خواهد شد انشاءالله.

در نهایت باید متذکر شویم که در خطبه صد و بیست و هفتم نهج البلاغه خطاب به خوارج چنین آمده است: و قد علمتم ان رسول الله صلى الله عليه و آله رجم الزانی ثم صلى عليه و قطع السارق و جلد الزانی غیر الممحصن ثم قسمهما من الفیء همانا دانستید که رسول خدا صلى الله عليه و آله زانی را سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد، و دست دزد را برید، و زانی غیر محصن را تازیانه زد (صد تازیانه) سپس از بیت المال سهمشان را پرداخت.

همان طور که مفصلاً بحث کردیم رجم زانی (محصن یعنی مردی که زن در اختیار دارد، ثابت نیست بلکه خلافش محقق است، و ثابت کردیم که داستان ماعز غیر واقع است. بنابراین کلام منسوب به علی علیه السلام در نهج البلاغه از قبیل احادیث مرسله است که سندیت ندارد تا صحت و سقم آن را بدانیم، و نظر به اینکه اخبار آحاد مرسله حجیت ندارد و موجب علم نمی شوند مگر آنکه شاهد از کتاب خدا یا اخبار متواتره و یا اخبار آحاد محفوف به قرائن صدور باشد، این کلام مولا علیه السلام را که شاهی از کتاب و سنت قطعی ندارد، قابل استناد نمی دانیم. در عین حال باید توجه داشت که اکثر نهج البلاغه مقرون بر این شواهد است یعنی صدورش از امیر المؤمنین علیه السلام قطعیت دارد. اکثر مندرجات نهج البلاغه در کافی و سایر کتب حدیث موجود و در تواریخ نیز مسطور است، ولی این قسمت چون مسأله ی فقهیه است و در کتب حدیث وارد نشده و شاهی از کتاب یا حدیث متواتر یا اخبار آحاد محفوف به قرائن صدور ندارد، مقبول نیست و به آن احتجاج نمی توان کرد چنانکه قطع ید سارق نیز دلیل ندارد و دو خبر ضعیفی هم که در این مسأله وارد شده موجب علم نمی شود. این موضوع نیز در مبحث قطع ید سارق در کتاب حجیت ظن فقیه اثبات شده است.

پایان مجلد اول کتاب فقه استدلالی

۱۳۷۷/۰۵/۰۱

جواب ۵۶:

قطع ید سارق صریح آیه شریفه قرآن کریم است: « السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمْ »؛ (دست‌های مرد و زن دزد را

قطع کنید). شرایط مال مسروق، نصاب ارزشی آن، در جای محفوظ بودن آن، شکستن حرز و حدود تعداد قابل قطع که چهار انگشت است (به دلیل آیه « أَنْ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ »؛ (مساجد از آن خداست)) توسط معصوم (علیهم السلام) بیان شده و

غیر قابل تردید است. چگونه به راحتی می گوید قطع ید سارق نیز دلیل ندارد؟ خداوند همه را از شر نفس حفظ کند.

رونق بازار آفتاب نکاهد

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد

۹۱/۸/۱۳ مطابق با ۱۸ ذی الحجه

۱. مانده، ۳۸.

۲. جن، ۱۸.